

# بنیاد مطالعات ایران

## برنامه تاریخ شفاهی

آقای بهرام خزاونی

بنیاد ایرانی‌شناسی

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

RESTRICTED

برنامه تاریخ شفاهی  
\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده : آقای بهرام خزا عی

مصاحبه کننده : سید دولی رضا نصر

۱۵ فوریه ۱۹۸۹

الکساندریا ، ویرجینیا

## فهرست مندرجات

صفحه

سوابق خانوادگی و تحصیلی ، شروع به فعالیتهای سیاسی ، خاطراتی از شیراز و طریقه تصوف آقای نجابت و ارتباط آیت الله دستغیب با آن ، چگونگی گرایش به کنفراسیون دانشجویان ایرانی و نهضت چپ ، ارتباطات میان جبهه ملی و کنفراسیون ، فعالیتهای سیاسی کنفراسیون . . .  
۷ - ۱

با زگشت به ایران و آغاز فعالیت در آنجا ، برخورد با ساواک و بازجوئی توسط آن سازمان ، شروع به فعالیتهای مجدد سیاسی در ایران ، ایجاد هسته‌ای برای فعالیتهای چریکی در شیراز ، چگونگی برقراری سازمان دانشگاهیان ایران . . .  
۱۴ - ۸

ساختمان فکری استادان انقلابی در دانشگاه پهلوی شیراز ، دانشگاه پهلوی در طول ماههای انقلاب ، فعالیتهای سازمان دانشگاهیان ایران در شیراز ، تنش میان نیروهای مذهبی و چپی در تهران انقلابی ، برخورد میان استادان چپی و مذهبی در سازمان دانشگاهیان ایران .  
۲۲ - ۱۵

کادر جدید رهبری دانشگاه پهلوی پس از انقلاب ، پاکسازی دانشگاه و اخراج استادان چپگرا ، انقلاب فرهنگی در شیراز ، خاطرهای از برخورد با حزب در شیراز ، دستگیری و بازجوئی ، تحولات در دانشگاه پهلوی پس از انقلاب ، تغییر جو سیاسی در شیراز .  
۳۴ - ۲۲

واکنش نیروهای انقلابی به صادرات شاپور بختیار ، مقدار محبوبیت جبهه ملی در بین انقلابیون ، خاطره‌ای از واکنش دهقانان به انقلاب ، روابط بین دانشگاه و شهر شیراز در ماههای انقلاب ، چگونگی پیروزی فکری نیروهای مذهبی بر نهضت چپ ، بیان فعالیتهای نهضت چپ در ایران ، نفوذ ک. گ. ب در بین دانشگاهیان و "گروه راه کارگر . . ."  
۴۱ - ۳۴

سوال : خوب اجازه پذیرید آقای خزانی با یک مختصسری راجع به سوابق خاکوادگی و تحصیلی تان شروع پیشیم پفرمائید کجا پذیریا آمدید کی پذیریا آمدید.

آقای خزانی : من در سال ۱۳۷۶ در شیراز متولد شدم، بعد در شیراز هم مدرسه رفتم. دوره دبیرستان در شیراز بودم تا پایان دیپلم دبیرستان.

سوال : آنوقت شما فعالیتهای سیاسی تان هم از همان زمان شروع کردید در شیراز؟

آقای خزانی : من فعالیتهای سیاسی ام از سن ۱۴ و ۱۵ مالگیم شروع شد پا شرکت در سازمان چوانان چبهه ملی در شیراز. در آن دوران که حکومت دکتر امینی روی کار بود که پاصللاح پیک مقداری فضای باز بود، آن موقع ما و تشکیلاتی در دبیرستان داشتم که مازماندهی می کردیم و از طریق انجمنهای مدرسه به اصطلاح شطراتمان را په داشتچویان می رساندیم.

سوال : از شتر تشکیلات این را خودتان ایجاد کرده بودید پا چبهه ملی بود که ارگانیزه (Organized) می کرد؟

آقای خزانی : نه، ما چلساتی داشتم به اصطلاح چلسات هفتگی که از مسئولین چبهه ملی هم می آمدند به آنجا، پاصللاح پشت و اینها بود، چزو ای که می دادیم به ما می دادند، می خواهندیم، و پشت می کردیم. مشتبه کارهایی که در خود دبیرستان می کردیم پا هفتگری داشت آموزان بود.

سوال : آنوقت هدفتان از شتر مازمانی آن موقع بین داشتچویان چه بود، یعنی آنها سعی می کردند فقط شما را آموزش پذیرند یا داشتند تربیت تان می کردند پرای یک نهضت سیاسی ، کدام بود؟

آقای خزانی : آن موقع مسئله نهضت سیاسی تونی سازمان دهی مطرح نبود. بیشتر همان آموزش بود و بیشتر ما تابع فعالیت دانشگاه بودیم، یعنی پشتیبانی می کردیم از انتسابات دانشگاه و هر موقع که دانشگاه به اصطلاح فعالیتی ، بود، انتسابی بود، ما سعی می کردیم که آنرا په دبیرستان و اینها پکشانیم و آنجا شروعش کنیم. این را هم پسکوییم به شما، اصلاً قبل از اینکه وارد سازمان چوانان چبهه ملی بشویم در حدود بیکمال و ثیم دو سال درویش بودم.

سوال : کدام طریقه بودید؟

آقای خزانی : طریقه وجودی در شیراز که آقای شجاعی، مراد این طریقه بود. و اتفاقاً یکی از خاطرات چالب من از آن موقع ( این حدود ۱۲ مالگیم هست ) که دارم این است کسی که چزو این طریقه بود آقای آیت الله مستغیب بود که بعد در شیراز کشته شد.

سوال : چزو در اویش بود؟

آقای خزاناعی : ایشان اصلاً درویش بود و تا آخر عمر هم به اصطلاح به این آقای نجابت وفادار ماند.

سوال : یعنی سرمپرداگی داشت به آقای نجابت یا فقط آمد و رفت می کرد یا ایشان ؟

آقائی خزاناعی : میآمد آنجا و پرای امراز اخلاص دست ماها که بهاصطلاح پچه بودیم آن موقع می بومید، یعنی یک حالت این چوری بود. من اصلاً شنکه شدم که بعد از انقلاب دیدم که ایشان این حالت بهاصطلاح قشری یا شهوت قدرت نمی داشم چه اسمش را پگذارم درش هست . چون یک همچین پرداشتی ما از ایشان داشتیم تپلا". آدم عارف یا صوفی آنطوری بود و یکدفعه تبدیل شد به این . بهرجهت من چون خانواده ام خیلی خانواده غیر مذهبی بود در اثر فشار بطربیتی از این بهاصطلاح از درویشی آدم پیروون، ولی همیشه پخاطر آن خصلت پیش دوستانه یا دنبال راه حقیقت چوئی که داشتم وارد فعالیتهای میامی شدم پھلت اینکه این فعالیت را من دیدم به اصطلاح فعالیتهای شد رژیمی در آن موقع بااصطلاح بهسوی این متمایل شدم.

سوال : آنوقت قبیل از اینکه پیش برویم چه چیزی بود در رژیم آن موقع یا در حرفاها که چپه ملی به شما میزدند که این خصلت شما را مرتبط کرد به فعالیت سیاسی ، یعنی آن خصلت پیش دوستی یا عارفانه ای که داشتید چه چیزی در میامیت بود که شما را تحریک کرد که آن خصلت تان را مرتبط کنید به فعالیت سیاسی ؟

آقا خزاناعی : من اولین واقعه ای که در زندگیم اتفاق افتاد که پادم میآید در سن ۱۴ سالگی بود که یکی از دوستان پدرم آمد و آن وقت داشتگاه اعتصاب بود و من شمشته بودم توی اطاق. پچه بودم و این داشت پرای پدرم تعریف می کرد که امروز امنیه ها که بهاصطلاح راقدارهای فعلی پاشند، اینها را لپا شخصی پرشان کردند و په اسم مردم ریختند توی داشتگاه و په اسم اینکه مردم از دمت این داشتگاه عصبانی هستند و اینها، تا می خوردند داشتگویان را زدند و لت و پارشان کردند. این دوروثی یک تاعثیر خیلی عجیبی روی من گذاشت در آن لحظه، و از آن موقع بود که من دنبال این چهت که اصلاً بهنهم این مخالفین کی بودند که یکدفعه ها این حالت بهاصطلاح فاجوشمردانه اینها را زدند شان و این جور چیز کردند په شور آمد و از آن موقع این فعالیتهای سیاسی من شروع شد.

سوال : آنوقت بعد از دپیستان به کجا رسیدید؟

آقا خزاناعی : من موقع دپیستان در چپه ملی بود تا اینکه پا ز دوباره فعالیتهای چپه ملی بهاصطلاح کم شد پا ز دوباره بعد از رفتن دولت امینی. تا اینکه منتهی رابطه های سیاسی را به آن دوستان ملحق داشتم ولی نه بصورت مشکل در سالهای آخر.

سوال : یعنی مشکلی با رژیم در آن سینین پرایستان پیدا نشد؟

آقای خزاناعی : نه ما در آن سینین ندادستیم ما تنها مشکل در حد دپیستان داشتم با مدیر دپیستان و ناظم و اینها، ماتنهی چون با خانواده ما دوست بودند اینها معنی می کردند که بهاصطلاح در همان حد مسئله را

بتوول خودشان با تصحیحت و اینها حل پیشنهاد که دنبال در دسر شکردد وضع خود را شراب شکن و آینهای را تیره شکن از این چیزها. تا اینکه بعد از دیپلم گرفتتم آدم خارج برای ادامه تحصیل.

سوال : کجا تشریف پرداید؟

آقای خزانی : من آدم وارد نیویورک شدم، اولین چانی که وارد آمریکا شدم، و آنجا خوب پادشاهی شاید مثل "طرف بیکنی" بود که وارد نیویورک شدم که دوباره مرتبط شدم با گروههای داشجوئی. در آن موقعی که من آدم ۱۹۶۵ بود، هنوز کنفرانسیون وجود داشت. آن موقع دو تا مجله در نیویورک بود یکی به اسم خانه ایران که تحت نفوذ چپه ملی بود و یکی هم به اسم خانه داشجو که تحت نفوذ چپی ها بود.

سوال : این خانه ایران اینها آن موقع رابطه فقط بین داشجویان بود یا فرض کنید افرادی که از چپه ملی در امریکا زندگی می کردند، مثل شایگان و اینها، آنها نفوذ داشتند؟

آقای خزانی : آنها هم نفوذ داشتند. دکتر شایگان نفوذ داشت آنجا، پسرهایش نفوذ داشتند آنجا، دکتر سیف پور فاطمی نفوذ داشت. بعد کمان دیگر بودند مثل آقای نخشب که توی سازمان ملل کار می کردند، اینها نفوذ داشتند. ولی خوب ماما داشجو بودیم. کمی مثل دکتر شایگان و دکتر فاطمی اینها حضور مستقیم نداشتند ولی خوب نفوذشان حس میشد.

سوال : آنوقت خانه داشجویان که دست چه گروههایی از چپ بود، یعنی توده‌ای بودند یا چپی های مستقل بودند؟

آقای خزانی : آن موقع چپ توده‌ای به آن صورت من حس نمی کردم، چون من همیشه خودم یک حالت خیلی شدید شد توده‌ای داشتم در زندگی، و حس نمی کردم یعنی توده‌ایها بودند یعنی به آن صورت علی‌که با اصلاح بخواهند فعالیت پیشنهاد نپودند.

سوال : شما در آن زمان ارتقا داشتید یا این شهست های داشجوئی در اروپا؟

آقای خزانی : نه، به آن صورت که بعد ها شد پس از توده‌ایها کنفرانسیون نبود اصلاً.

سوال : حتی با شهست های چپه ملی که مثل "طرف" فرض کنید در موئیسن و فرانسه و اینها بودند رابطه داشتید؟

آقای خزانی : رابطه بود، ولی در سطح متنهایی که پس از شد شپود. رابطه خیلی غیر رسمی بود بتوول معروف.

سوال : رابطه با چپه ملی مخفی در ایران وجود داشت؟

آقای خنگی : آن دیگر نه. آن اصلاً بعد از اینکه من آدم اینجا اصلاً را بدهم قطع شد.

سوال : ولی حتی پعنوان مازمان هم شما را بدهید با چپه ملی؟

آقای خنگی : نه دیگر، نه. چون من که اینجا آدم بیشتر فعالیتهایم در خانه داشتیم بود و راه حلهای چپه ملی را دیگر آن موقع برای ایران کافی نمی دیدم.

سوال : یعنی متمایل به چپ تر شدید؟

آقای خنگی : بله من متمایل به چپ شدم و فعالیتهایش را کافی نمی داشتم برای ایران و فکر می کردم که فعالیتهای چپه ملی رفورمیستی (Reformist) است، و این فعالیت رفورمیستی پاسخگوی ایران که احتیاج به انقلاب دارد نیست.

سوال : یعنی در حقیقت این تغییر در شما بیشتر تغییر فکری شود آنطور بیشتر تغییری بود که پیشتر پهنه احتیاجات سیاسی را که برای ایران می دیدید؟

آقای خنگی : بله.

سوال : پفرمایید بعد از اینکه وارد آن سازمان اینها شدید آنوقت کنفرانسیون چه وجود آمد؟

آقای خنگی : بعد من خودم یکی از کسانی بودم که خیلی شدید فعالیت می کردم که این اختلاف پیشنهاد اصطلاح این دو تا خانه، یا این دو تا طرز تفکر بودند و همه در یک چپه واحد متحد بودند برای رژیم گذشته. ولی من همیشه خودم بحث و درگیری که با این پیچهها داشتم این بود که من باید فعالیت اصلی در ایران داشته باشم و اینجا همچ چنین است من خودم یک درگیریهای شدیدی، درگیریهای اصطلاح صحبتی داشتم با پیچهها.

سوال : در خانه داشتیم با چه؟

آقای خنگی : بله. که این را مثلاً پیچهها می رفتند یک اعتصاب می کردند و بعد می گفتند دیگر ما را شناخته‌اند، سفارت شناخته، عکس ما را پلیس گرفته و اینها دیگر ما نمی توادیم برای ایران. و این اصلاً برای ما قابل قبول نبود. من فکر می کردم این را یک توجیهی می کنند برای شاهه خالی کردن از زیر بار مسئولیت اصلی که مبارزه در ایران باشد. این بود که بعد این چربیات با اصلاح شروع کرد به جوش خوردن و ایشها، من را بدهم را با کنفرانسیون یک را بدهم تیمه مخفی کردم.

سوال : بچه دلیل بود این؟

آقای خزانی : برای ایشکه بهای من فعالیت . فعالیت در ایران بود . من نمی خواستم که در اینجا شناخته پژوهی کامل که دیگر امکان فعالیت در ایران برای من وجود نداشته باشد .

سوال : آنوقت در آن زمان هدف کارشان را شاگردان چه می دیدند؟ یعنی هدف فعالیتهای سیاسی شان چه بود ؟ یعنی هدف آنی ، منظور فقط این بود که در اینجا چهره رژیم را تغییر بدهند یا هدف داشتند پژوهی ریزی برای ایران پسندند ، یعنی هدف پژوهی هاشان و طرحهایشان بطور هر روزی چه بود ؟

آقای خزانی : در آن موقع پراکنندگی خیلی عجیبی بود از نظر فکری ، یعنی هیچ نوع وحدت فکری در کنفرانسیون یا در آن باصطلاح شفههای کنفرانسیون وجود نداشت . او صحبتهایی که میشد از چند چریکی بود تا فعالیتهای سیاسی و مبارزات سیاسی و اینها . ولی طرحهایی که میدادند هیچ وقت چیزیات نبود . هوش ما در آن موقع خیلی کلی گوئی بود توی این پچهها و در هر لحظه سعی می کردند که تمام این مسائل دشیار را حل کنند ، یعنی بطور شماری . حالا اگر پرسیدم په کذاشته فکر کنم باید بپیشتر فعالیتهایمان احساسی بود تا آن فعالیتهای سیاسی .

سوال : آنوقت شما روی افراد چند یعنی درحقیقت ریکروتیشنگ ( Recruiting ) فرش کشید داشت‌چویان چندید که می آمدند پچه صورت بود ، افرادی بودند مثل خودتان که ساخته داشتند ، یا افرادی بودند که برای مرتبه اول پا مسائل سیاسی آشنا می شدند ، چه تیپ هائی بودند که وارد شهشت تان می شدند آن زمان ؟

آقای خزانی : اینها بپیشتر کمابی بودند که چند وارد می شدند ، کمابی که در ایران فعالیت داشتند مثل من خیلی کم بودند ، پیشتر پیدا می شد .

سوال : پس این اصلاً مرتبه اول بود که با این مواد سیاسی یا چهره چندیدی از رژیم مواجه می شدند ؟

آقای خزانی : بله . به اصطلاح این پصورت دوستی و آشنایی توی دانشگاه بود همکلامی بودیم و همشاگردی بودیم یا هم دانشگاهی بودیم و همین چور صحبت های مختلف و بعد شرکتهای تدریجی در جلسات سخنرانی و فلان و اینها و بعد روزنامه و فشریه و اینها و بعد پستدربیچ پچهها می آمدند ، آن حالت ایدالیستی هم که در همه بود .

سوال : آنوقت این کنفرانسیون که اولین شفههای توی اروپا یعنی اولین چلساتش توی اروپا اینها ایجاد شد شما از آن موقع با اینها تماس داشتید ؟

آقای خزانی : من همانجور که گفتم من تماس را با کنفرانسیون خیلی محدود کردم و از طریق باصطلاح چند تا از افراد اصلی شان در نیویورک با ایشان تماس داشتم .

سوال : ولی از اول فرض کنید نهضت دانشجویی امریکا را به طه داشتند ها کنفرانسیون در اروپا، آن چلسات اول آن کنگره های اول کنفرانسیون؟

آقای خزانی : بله، من چیزی نداشتم توجیش . خود من شخصا" درش وارد نبودم، ولی دوستان دیگر من بودند که شرکت می کردند.

سوال : آن وقت کلا" این پناظر می آید که نفوذ چبه ملی توی کنفرانسیون خیلی زود چا به نفوذ چپ داد این دلیلش چه بود؟

آقای خزانی : دلیلش خیلی پناظر من این بود که افکار چپ خیلی افراطی نر است و خیلی افکار حداقل آن موقعه ای که چپ داشت ، و راه حلها با آن افکار ابراطی نر پیشتر مقول پناظر میرسید . چبه ملی راه حلها که اراده میداد، که به اصطلاح راه حلها رفورمیستی و باصطلاح تلاش در درون میختنم بود یا در درون نظام بود، پناظر با اقداماتی که رژیم می کرد در ایران و سرکوب هایی که می کرد پناظر عملی نمی آمد، و طبیعتنا" جوان در آن موقع دشمال افکار افراطی پیشتر بود.

سوال : آنوقت فرض پنفرمانشید آن تائییری که داشتند در آن زمان افرادی که توی این نهضت ها بودند به وقوع پیوست یعنی اینها توانستند پرسکرددند به ایران بعضی هایشان یا آنجا ماندگار شدند؟ افرادی که همدوره تان بودند یا اگر پرسکرددند ایران چه شد سریوشته هایان؟

آقای خزانی : والله اکثر افرادی که در آن موقع پا من بودند تا موقعی که انقلاب شد، انقلاب اسلامی شد، که اصلا" پرسکرددند. اینها هیچ کدامشان شیامندند، یک، چند نفرشان پرسکرددند که خیلی ها من شرمندیک بود اتفاقا" از کسانی بود که گزارش مرا په ساواک داده بود بعد باصطلاح معلوم شد که اصلا" چزو افراد نفوذی بود.

سوال : یعنی ساواک از آن زمان نفوذ کرده بود در پیش شما؟

آقای خزانی : بله ، یعنی این را من پیگویم کمی که ماشین تحریر خانه دانشجو در خانه اش بود و اعلامیه های به اصطلاح ضد رژیم را می نوشت ، و اینقدر این پاسواد بود که من همان اوائل که آمده بودم امریکا یکی از کسانی که خیلی اذش چیز بیاد بگرفتم این شخص بود، که آن موقع می نشست مثلًا" سر مقامه نیویورک تایمز را پرای ما تغییر می کرد مثلًا" چه هست و اینها و بعد معلوم شد که خودش هم از افراد ساواکی بود که این شخص به من خیلی نزدیک بود یک موقع.

سوال : آن موقع با شما این مسئله وجود داشت که اگر شما پرسکرددید ساواک از تغییرات می گذرد و شاید کار خوب بپتان بدهد، یعنی یک چور زد و پنده ای که پنهانها در مورد افرادی مثلًا" مثل نیکخواه و افراد کنفرانسیون پیش آمد یا این وجود داشت آن زمان پیش شاگردانی که می خواستند پرسکرددند.

آقای خزانی : بله. آنکه حتی ملایمتر. یعنی ماواک حتی در آن حد انتظار کمتر هم به اصطلاح کسی پرآورده می کرد آنها حاضر بودند. ولی خود من هیچوقت حاضر نبودم، من حتی از ایران پدر و مادرم بورس پسندید پهلوی پهلوی من درست کردند ولی من حاضر نشدم این را بپذیرم.

سوال : ولی آیا اینقدر دیگریشن ( dedication ) وجود داشت بین تمام افراد، یا فکر می کنید خیلی هاشان پهلوی یک مدتی که آمده بودند خارج فعالیت می کردند بعد موقع پرگشتن که می شد فرض کنید حاضر بودند که این زد و پندما را پکشند و پرگردند؟

آقای خزانی : من فکر می کشم طیف پود دیگر. میدانید یک طیفی بود که همان افرادی که از همدوره‌های من بودند از افرادی که الان هستند از دوستان خود من هستند که توی کنفرانسیون بودند و شما هم می شناسید که بعد خوب پرگشند پا رویم کار کردند، الان هم پا رویم کار می کنند، به اصطلاح نهضت سلطنت در خارج . چون آن موقع همراهان ما بودند . تا کنایی که پای عقیدشان آمدند رفتند ایران و احیاناً کشته شدند. همه طیفی بود یعنی ثمی توائم واقعاً پیگویم.

سوال : شما آن موقع آن کعنای مثل قطب زاده و شاهین فاطمی اینها را می شناختید؟

آقای خزانی : من شاهین فاطمی اینها را می شناختم.

سوال : قطب زاده آن موقع نبود؟

آقای خزانی : قطب زاده را من نمی شناختم.

سوال : شاهین فاطمی با همان تکه چپه ملی بود در همان موقع؟

آقای خزانی : بله، من دانشکده که پهلوی دوره لیسانسیم رفقم فرلی دیکیسون ( Fairley Dickison ) که اصلاً دکتر فاطمی با سیف پور فاطمی و پسرهایش و اینها آنجا خیلی نفوذ داشتند . دکتر فاطمی رئیس دانشکده تحصیلات تکمیلی یا دین گراچوئت اسکول ( Dean of Graduate School ) بود در آنجا. پسرش خودش معلم من بود، خیلی رابطه مان خوب بود. آنها را می شناختم ولی آقای قطب زاده را من نمی شناختم.

سوال : آنوقت شما چند سال ماندید در امریکا؟

آقای خزانی : من ۹ سال در امریکا بودم.

سوال : تمام این ۹ سال مشغول به فعالیت هم بودید؟

آقای خزاناعی : پله، مشغول فعالیت بودم. من در این مدت دوپار رقصم ایران، و اولین فیلم مستند را درپاره، دهات ایران من درست کردم که بعد اینجا در کنفرانسیون در تلویزیون نشان داده بودند، و چون مثلًا "راپبه" با ده داشتیم در یک تابستان فیلم مستند راجع به دهات اینها درست کردیم که مثلًا "مخنیاه آورده" بش.

سوال : چنجه میامی داشت؟

آقای خزاناعی : پله دیگر کاملاً فیلم چنجه میامی داشت، و نشان میداد که اوضاع دهات ایران بعد از انقلاب اصلاحات ارضی و انقلاب سفید هیچ تغییری که شکرده پدیده شده، زمینهای که قبیل از اصلاحات ارضی کشت میشد توییش و فلان و اینها آلان بحالت لم پیزur درآمده، و خلاصه اوضاع به آنصورتی که رژیم تصور می کرد شبود.

سوال : آن سفری که رفتید مشکلی پرایتان نبود از نظر میامی؟

آقای خزاناعی : مشکلی نبود. هیچجور که گفتم من چون فعالیت علمی داشتم در جلسات و اینها و فقط فعالیتهایم بهصورت نیمه علمی بود اینکه چیزی نبود مشکل.

سوال : آنوقت بعد از ۹ سال مراجعت کردید به ایران؟

آقای خزاناعی : پله، بعد از ۹ سال مراجعت کردم، یعنی خواستم من اول نهrom داشتگاه صنعتی آریامهر و آنجا درین پنجمین بعد متنه ساواک موافقت شکرد.

سوال : یعنی در این زمان دیگر شناخته بودند شما را؟

آقای خزاناعی : پله، من فکر می کنم همان دوستی که اول پاماش خیلی شدید بودم گزارش مرا آن داده بود ولی در سطح مهمی نبود اتفاقاً موافقت شکرده که کار کنم.

سوال : اجازه کار بهتان ندادند یا بازجویی این چور چیزها هم بود؟

آقای خزاناعی : چرا. پله، من رقصم داشتگاه صنعتی موافقت شکرده گفته‌ام که پاید ساواک موافقت کند و اینها، من هم که بهبود حاضر نبودم که پاسطلاح تقاضای عفو یا چیزی بکنم از ساواک، اینست که گفتم من شمی روم . داشتگاه پهلوی شیراز پرونده کادر آموزشی را پمد از ورودشان به ایران می فرمانتاد ساواک یعنی از نظر روشان بود. آنجا من هیچوقت حکم استخدام رسی دیگرفتم تا موقعی که پاسطلاح رژیم پهلوی پرترار داشتگاه شیراز شدم، آنجا من هیچوقت حکم استخدام رسی دیگرفتم تا موقعی که پاسطلاح رژیم پهلوی پرترار بود. همیشه بعنوان عالی‌الحساب پول می گرفتم. آنجا ساواک از من بازجویی کرد.

سوال : راجع به فعالیتهای شما که امریکا بودید؟

آقای خزانی : راجح به فعالیتهای من توان امریکا و ایشنا.

سوال : بعد ذماری نبود برای اینکه شما از دانشگاه پروردید؟

آقای خزانی : نه. در آن موقع که از من بارگوئی کردند بعدش نبود که پرگوئیم واقعاً خیلی موبدبایه بود. چون من بارگوئی که با جمهوری اسلامی هم داشتم مقایسه می کنم با آن موقع ، بارگوئی آنها واقعاً موبدبایه بود، یعنی کوچکترین بُی احترامی در طول این بارگوئی که از من کردند نشد. البته آن موقع من اینقدر روحیه نداشت که اصلاً همان نسخه بارگوئی برای من بزرگترین گناهی بود که اینها مرتكب شدند ولی این که پرمی گردم مقایسه می کنم با انتقامگیری که برای من در دوران جمهوری اسلامی افتاد اصلاً پتوول معروف هتل پود آنجا که بارگوئی می کردند.

سوال : آنوقت وقتی که وارد دانشگاه پهلوی شدید شما ادامه دادید فعالیت‌هایتان را؟

آقای خزانی : پله. من اصلاً با ثیت فعالیت ، یعنی برای من شغل در دانشگاه در ایران اصلاً یک موضوع جنبی بود. مثلاً رفتم ایران که پس از انقلاب ایران .

سوال : از همان چاهرا. این چه سالی بود که شما مراجعت کردید؟

آقای خزانی : من سال ۱۳۵۲ ، ۱۹۷۴. ابتداء ۱۹۷۴ من بزرگشتم ایران. و نیت من اصلاً دانشگاه برای من مسئله نبود، یعنی من نرفتم دانشگاه که درس پدهم. رفتم آنجا که یک شغل ظاهری پاشد که پاصلح موجبه پاشد برای فعالیتهای میانی من . و در آن موقع که من رفتم تمام وجودم را گذاشته بودم و انتشار نداشت که زیاد زنده بخشم. در آن موقع فکر می کردم بالاخره یک درگیری پیش می‌آید و من هم از بین میروم. یعنی با آن حالت و په آن نیت من رفته بودم. وارد دانشگاه که شدم شروع کردم به فعالیتهای میانی و بعد مثل تشکیل گروه از بین دانشجویان ، که در ضمن اینهم اولین پار است که یک همچین چیزی را.

سوال : این را خودتان کردید یا وقتی که پرگشید ها یک سازمانی چیزی؟

آقای خزانی : نه من این را خودم شروع کردم.

سوال : شما وارد سازمان خاصی شدید وقتی رسیدید به ایران؟

آقای خزانی : نه من با سازمان خاصی پطور سازمانی تمام نداشتم .

سوال : ولی مثل فرض کشید ها دوستان سپق ، همراهان سپق هیچ تشکلی وجود داشت.

آقای خزانی : من بعد از این تجربه‌ای که با ساواک داشتم و آن اگر پسگذاری توی گیومه ضربه‌ای که از این به اصطلاح شاروشی که خوردم از اینجا ، مراجعات مسائل امنیتی را خیلی شدید می کردند یعنی خیلی شدید پیشتر بصرف اینکه قبلاً "کمی ساقه مبارزاتی داشته لزوماً" قابل قبول نبود. من شدید احساس مسئولیت می کردم فحیث بعده اعضاء این گروهها که ما داشتیم و بیچوچه نمی خواستم رسیدگی پیشتم که با اصطلاح بھی گزار په آب پژوهیم اینها. اینکه گروه او همین نظرها رابطه‌اش چز از طریق رسمی نبود با افراد دیگر.

سوال : پس شما شروع کردید به فعالیت ارگانیزه کردن دانشجویان ؟

آقای خزانی : پله، فعالیت من در دو صمیمه بود، یکی همیمه علیه بود که در دانشگاه هرای پدست آوردن آزادیهای دانشگاهی فعالیت می کردیم.

سوال : این درین استادان بود؟

آقای خزانی : در بین استادها و دانشجویان بطور علیه.

سوال : این مثلاً چه مواردی چه پیشنهادی بود که شما دنبالش بودید؟

آقای خزانی : مثلاً یکی از استادهای همکار مرا ساواک مستگیر کرد. من تا مدت‌ها، با اصطلاح حدود ۶ ماه مرتب استادها را پسیچ می کردم و فشار په رئیس دانشگاه، به ساواک ، به اینطرف و آنطرف ، که همین چوری با اصطلاح بطور علیه افشاگری می کردیم. مثلاً "مستگیری این استاد را بعنوان مستهمک با اصطلاح بھی عدالتی های رژیم قرار میدایم. می خواستیم دانشگاه شورایی باشد با اصطلاح استادها پیشتر پتوانند حرف بزند دانشجویان پیشتر پتوانند حرف بزند. این فعالیت تا حدی که علیه این چوری می توانستیم، و پسربعت رابطه‌ام با دانشجویان خیلی خوب شد دیگر. یعنی اصلاً خوب خودم تمایل دانشجویی خیلی زیاد داشتم درحدی که دیگر در پخش ما، پخش پرق که من بودم، تعداد دانشجویان که تقاضا کردند با من پروره داشته باشند معادل دانشجویانی بود که با تمام استادهای دیگر می خواستند پروره داشته باشند. این فعالیت قسمت علیه بود و قسمت فعالیت مخفی ام که با اصطلاح عضو گیری دانشجویان خیلی نخبه و خیلی پرچسته بود که آنجا هم خوب با مطالعات اینها شروع می شد.

سوال : عضو گیری در یک سازمان خاصی بود ؟

آقای خزانی : نه. من داشتم یک گروهای با اصطلاح هسته‌ای درست می کردم که این را گسترده‌شش پدیدهیم و فعالیت‌مان هم پیشتر بخود. من آن موقع خیلی تحت تاثیر پاسطاخ افسار مائو بودم.

سوال : پس این گروهها در آن موقع چنین چپ داشت ؟

آقای خزانی : چنینه چپ خیلی شدید داشت، ما در این جلسات مطالعاتیمان کتابهای مارکس را مطالعه می کردیم، کتابهای لئین را مطالعه می کردیم، کتابهای ماشو را مطالعه می کردیم، کتابهای دیگر مثل چه‌گوارا اینها را هم مطالعه می کردیم، ولی پیشتر چهت ما چهت چین بود در آن موقع.

سوال : یعنی هدفتان این بود که یک گوریلا وارفر (Guerilla warfare) درست پنکنید؟

آقای خزانی : دقیقاً. ما فکر می کردیم که دقیقاً هم باید گوریلا وارفر بشود که مقانها باید در شرکت فعال داشته باشند، و نهایتاً شهرها را از آن طریق بشود گرفت.

سوال : یعنی این مازماندهی پچائی رسید؟ یعنی تبدیل بهیک سازمان خاصی شد یا پچائی منجر شد؟

آقای خزانی : این شد. در حد پاسطلاح انتشار شباهه و اینها رسید و یک مقداری کار بین مقانها، که البته این کار ریباد گسترش پیدا نکرد، پخاطر اینکه محیط خیلی پخته بود و اقدامات امنیتی مان خیلی شدید بود تا اینکه چوادهای انقلاب شروع شد در ۱۳۵۶، که دیگر پاسطلاح فعالیت این گروه ما اصلًا معطوف شد، به مسائل شهری.

سوال : در ایجاد این ارگانزیشن شما چه تدابیری دیدید، یعنی چه جوری این شاگردها را فرض پنکنید یا تدابیر امنیتی که داشتید می شناختید؟

آقای خزانی : بطور منفصل عضوگیری من در این گروه بنا بود پرشناخت من از مسائل درسی شاگردان. بعد پسدریج خیلی غیر مستقیم مسائل مختلف مطرح می شد، مثنه خوب مرتب پاسطلاح در حال مشناسی شخصیت بودم. خود مشخصیت شان و دور وری هایشان و خانواده شان و مشش شان اینها، بعد دیگر با همه اینها یک قنوات می کردم دیگر.

سوال : یعنی استادهای دیگری هم بودند توی داشتگاه که در همین فعالیت های شما شرکت داشتند؟

آقای خزانی : یکی دو تا از استادها بودند. بعد پیشتر شد. از ۱۳۵۶ که پله به استادهای دیگر هم مرتبط شدیم و آنها را هم معنی می کردم پاسطلاح ریکرووت (Recruit) کنم، با آنها جلسات مطالعاتی می گذاشتیم.

سوال : اینها پیشتر نظاراتشان چپ بود یا فرض پنکنید چپ به ملی بودند، آزادی خواه بودند؟

آقای خزانی : ما با افراد غیر از چپ، اصلًا غیر از فعالیت علمی هیچ رابطه‌ای نداشتیم. غیر از انقلاب چپی در ایران در آن موقع شمی دیدم.

سوال : آنوقت رابطه با آن مازمانهای پژوهگتر فرض پنکنیم فدائیان خلق، مجاهدین اینها داشتید آن موقع؟

آقای خزانی : بله، من ها مجاهدین یک مقداری رابطه داشتم.

سوال : بعد از انقلاب ؟

آقای خزانی : در حد ممتدی رابطه شیر رسمی رابطه رسمی نبود یعنی از طریق شناسائی افرادشان یا اعضا شان پطور شخصی، نه پطور سازمانی.

سوال : ولی رابطه‌تان چطور بود یعنی رابطه علمی و تئوریک بود یا رابطه سازمانی داشتید یعنی فقط می‌دانستید این یکی وجود دارد؟

آقای خزانی : در حد ممتد اطلاعات بود، در حد یک مقداری هم آشنگی‌های خیلی غیر رسمی، ولی رابطه رسمی من نداشتم پا ایمان.

سوال : یعنی آن سازمانها توی داشتگاه قوی بودند، یا این چور شهشت هاشی مثل مال خودتان بود که داشتچویان به آن تعلق داشتند؟ یعنی می‌خواهم بدانم آنها ارگانیزیشن قوی داشتگاهی داشتند فرض کنید مثل همان زمانی که چپه ملی یا حزب توده زمان امیانی سازمانهای قوی داشتند توی داشتگاه، آیا آن موقع هم مثلاً مجاهدین و فدائیان شماینه داشتند توی داشتگاهها در حد وسیع می‌گوییم یا ایشکه داشتچویان پطور کلی سیاست زده بودند و توی شهشت های کوچکتر مثل مال خودتان بودند؟

آقای خزانی : در آن موقع که من رفتم داشتگاه پرداشت من این بود که با شکستهای مثل شکستهای نظامی یا مثلاً دستگیری هاشی که شده بود از مجاهدین و فدائیان ایشان، آن موقع که من رفتم داشتگاه من فکر می‌کنم این گروههای مثل ما پیشتر بود تا پاصلح آنها. یعنی آنها رابطه شان بود ولی تک و تو بود من فکر می‌کنم پیشتر افراد این چوری چیز داشتند این پرداشت من بود.

سوال : آنوقت آن سازمانهای مثل مال شما یک پایگاهی بود پهای عضو گیری آن سازمانها، یعنی شما افرادی داشتید که فرض کنید بعد از ایشکه آشنا می‌شدند پا افسار مایه یا چه گوارا ایشان پعداً آنوقت می‌رفتند پیشتر آن سازمانها؟

آقای خزانی : بله، افرادی در گروه ما بودند که بعد از ایشکه پاصلح اینجا تعلیم می‌دیدند، مثلاً پیکده عضو پیشکار شدند، به آن سازمانهای متغیر شدند که خوب طبیعتاً آن پاصلح مطالعات اولی که ما می‌کردیم آن گرایش یا آن شگری آنچه درشان ایجاد می‌کرد،

سوال : بین این داشتچویان با داشتگاه مشابه داشتگاه دیگر هم رابطه‌ای بود، فرض کنید ایشان یک حالت غیر رسمی که پداشت داشتگاه اصفهان چه می‌کنند، داشتگاه تهران چه می‌کنند پعنوان سازمانی؟

آقای خزانی : پعنوان سازمانی ما نداشتیم ارتقاها، ولی پعنوان غیر رسمی باز داشته‌ایم ولی سازمانی

نداشتیم.

سوال : ولی همین چور که نژدیکتر به اذلاب می شوید فعالیت تان همچنان بین داشتگویان بود یا پیشتر متصرف کر شده بود یک تشکلی بین استادها و ایجاد نهضت دانشگاهی به آنصورت .

آقای خزانی : من بهمن اینکه اولین چوانهای که چیز شد من خودم چزو اولین پنهان گذاران سازمان ملی دانشگاهیان ایران بودم که اولین چلسهان را در دانشگاه آریامهر در تهران تشکیل دادیم .

سوال : چطور شد که شما چزو هیئت شدید و آن محل را برای چیز انتخاب کردید؟ یعنی منظورم اینست که تمام او لیه چه چوری برقرار شد. یک استاد از دانشگاه شیراز، یک استاد از دانشگاه اصفهان چرا شما را انتخاب کردید؟

آقای خزانی : من را پله خیلی نژدیکی داشتم با پچهای دانشگاه صنعتی آریامهر و استادها، استادهای چپی باصطلاح دانشگاه آریامهر خیلی را پله تشكیل‌نگی داشتم ما بهم .

سوال : این از قدیم بود یا در ظرف سالهایی که پرسختید ایران ایجاد شد؟

آقای خزانی : این در ظرف سالهای پرسختن از ایران ایجاد شد. خیلی را پله داشتم خیلی باصطلاح تبادل همه چیز پبحث و فلان و اینها یعنی همیگر را کامل" می شناختیم دیگر. و بهمن اینکه این باصطلاح فکر ایجاد شود یک کمی باصطلاح فناهی باز سیاسی مطرح شد که این مسئله باصطلاح پبحث شد و اولین کمی که طبیعتنا" پاماش در تعامل بودند همه من بودم که در دانشگاه شیراز بودم، که من در آن موقع یک هیئت ه فنری را با خودم بفرم بتهran از دانشگاه شیراز، و این باصطلاح نعلمه سازمان ملی دانشگاهیان بود که ما پرسختیم به شیراز دیگر باصطلاح پخش شیراز را درست کردیم و شروع کردیم به فعالیت .

سوال : آنوقت هدفتان چه بود در آن چلسه او لیه پتوں این سازمان؟

آقای خزانی : در آن چلسه اولی که ما داشتم در دانشگاه صنعتی خوب یک مقداری باصطلاح به محاکمه کشیدن رئیس بود، متنهی خوب البته در حد یک حالت انتلکتوئلی ( intellectual ) دانشگاهی ش خیلی دقیق . البته پیکویم چون موقعی که تهران باصطلاح رادیکالیست‌تر بود تا محیط شیراز، حملاتی که استادان دانشگاه تهران، دانشگاه صنعتی اینها به رئیس می کردند، "خصوصا" دانشگاه صنعتی خوب خیلی شدیدتر بود، دانشگاه صنعتی بعضی هایشان بودند از جمله الان چون دیگر اعدام شد می توافش اسماش را پیاوام دکتر پیگلری بود، فرزاد پیگلری که با من نژدیک بود، چند تعدادی هستند که آنها باصطلاح زده هستند. از کسانی که متنهی اعدام شدند از آن افراد فعل دانشگاه صنعتی دکتر پیگلری بود. و متنهی این حملاتی که آنها می کردند به رئیس خیلی شدیدتر بود.

سوال : یعنی یک خواست آنی وجود داشت آنوقت ، فکر سقوط رئیس را می کردید؟

آقای خزانی : خواست آنی ما این بود که ما فکر سقوط رژیم را می کردیم، ولی علناً "این اپرازش را نمی کردیم" دیگر.

سوال : ولی یعنی درخواست کوچکتر نداشتید که فرض کنید که این عمل باید در دانشگاه پشود مثلًا" فلان حزب باید آزاد پشود؟

آقای خزانی : نه. ما صحبتی که با این چور از استادها داشتیم، مثلًا" تیپ پیکاری یا کمان دیگر، دوستان دیگر ما در آنجا، تمام اینها باید هدف انقلاب می بود. هدف فقط سقوط رژیم بود. یعنی اینها فقط پاصلح چیزهای موضوعی بود، یعنی این خواستها اگر اچرا می شد خواست پسندی مطرح می شد تا خلاصه مشترک پشود به انقلاب.

سوال : این افراد آن موقع مثل خودتان همه این استادها یک چهره از انقلابشان داکترینر (doctrinaire) بود یا فقط یک اسم انقلاب شنیده بودند، یا در این مورد مطالعات کرده بودند.

آقای خزانی : این چند تائی که من پاماش مرتبه بودم، بعضی هایشان خوب فعالیت کنفرانسیون داشتند در امریکا، مطالعات داشتند و اینها و از نظر پاصلح روش کلی چپ هم با هدیگر چیز بودیم. یعنی نظره مشترک بده ماما اصلا" چربیات سیاسی چیزی که من پاماش مرتبه بودم مسئله شد تودهایش بود. یعنی من با میمع سازمان چهی که پاصلح چپ شوروی مرتبه بودم، و پاصلح چپ های کاملا" مستقل بودیم دیگر.

سوال : آن موقع تودهایها هم بودند پیش این استادها؟

آقای خزانی : بل، تودهایها بودند ولی نه پطور علمی یعنی کمالی؟

سوال : آنوقت شما تا چه اندازه مذهبیون یا چپهای ملی حضور داشتند توی این سازمان دانشگاهیان در آن ابتداء کار؟

آقای خزانی : ابتداء کار واقعاً ماما بودیم که این راه شد، یعنی چپهای، پاصلح استادهای چپ بودند، که این سازمان دانشگاه را راه اندختند منهجی بعد پا شنجه گیری انقلاب، استادان مذهبی هم واردش شدند.

سوال : اینها از کجا پیدا شدند، فرض کنید در دانشگاه شیراز این از قبل بودند یا افرادی بودند که تازه پیوستند به مذهبیون؟ یعنی مظلوم ایستاد که مثلًا" فرض کنید مالهای تقول تقریباً میل ۱۹۷۴ که شما رفتید په دانشگاهیک نطفه استادان مذهبی بود در دانشگاه شیراز یا یک چیزی بود که پسدا" پیدا شد؟

آقای خزانی : نه افراد مذهبی در دانشگاه شیراز بودند ولی نطفه استادان مذهبی نبود. استاد مذهبی ما در دانشگاه داشتیم، که استاد همین مذهبی مشتی بود، که نیازش را می خواهد، اینها مثلًا" عرق نمی خوردند از اینطور چیزها.

سوال : آنوقت توی فعالیتهای دانشجویان تا چه حد مسئله مذهب مطرح بود آن سالهای اولی که شما رفتید؟

آقای خزانی : من یک رابطه خیلی قوی مخفی داشتم با دانشجویان مذهبی.

سوال : پس بودید؟

آقای خزانی : پله ، دانشجویان مذهبی بودند و کمیابی که حالا در بعد مطرح می کنیم که پرگشتند روی من ، و اینها همان دانشجویان مذهبی بودند که من همان موقع پژوهگترین کمکها را پهشان می کردم. پله شاخه دانشگاه مذهبی بودند متناسب رابطه شان با دانشگاه چهی آنوقت خیلی خوب بود، پا به چپی ها خیلی خوب بود خیلی پهمدیگر احترام می کناداشتند.

سوال : از نظر شوریک، هم آنها وارد بودند به این پژوهشی ها برا روی مسئله اتفاقاً تذکر اثقلاب یا فقط دیدگاه مذهبی داشتند.

آقای خزانی : نه، ما فقط نقطعه مشترکی که ناصلاح شد رژیم بود پرایشان مطرح می کردیم، یعنی در آن نقطعه ما پیشتر کار می کردیم زیاد پژوهشی ایدئولوژی، مخصوصاً به آنها که مصادر پودند در عقیده شان شذاشتیم.

سوال : آنوقت این چون پخت خیلی می شود راجع به نقش به اصطلاح طبله روشنفکران، افرادی چه از آنها که فوت کردند مثل آل احمد، مثل هما ناطق، پاکدامن و نقش ایشان در انجام فیروهای اتفاقاً آنها آن موقع چند مطرح بودند حرفهایشان، افکارشان پرای شاگردان پرای شهاده؟

آقای خزانی : آقای پاکدامن یکی از افرادی بود که در این تامییں سازمان دانشگاهیان اسمش را آوردیم. هما ناطق ، پاکدامن اینها اصلاً مطرح نبودند.

سوال : خوب پعنوان شرکت کننده بودند؟

آقای خزانی : اصلاً یک آدم عادی بودند مثل پقیه اصلان مطرح نبودند تذکر کمی که مطرح بود خوب آل احمد یک روشنفکر باسوار چهی ها هم پرایش احترام قائل بودند. خیلی احترام قائل بودند.

سوال : یعنی منظورم به اینست که خوب شما فرض کنید مائو، چکووارا و اینها الان گفته شد که یک تاثیر فکری روی نهضت شما داشتند ولی منظورم از بهین انتلکتوئل های ایرانی آن موقع کمی بود که فرض کنید کارهایش تامثیر داشت روی شاگردان ، روی میانی کردندشان، روی چهت دادن، روی اثرزی میانی شان. بهمن صورتی که شما از مائو و چکووارا استفاده می کردید، از تذکر آنها استفاده پکنید.

آقای خزانی : البته روی مذهبی ها خوب دکتر شریعتی پله، آن فتحتیهایش که بود. روی ماما طوری بود

یعنی قبول پاصلخ در خیلی بالا ذمی داشتیم ولی خوب کارهایی که مثلًا "بیشتر چنین اینها کرده بودند، مخصوصاً" آن تأثیر راجع به رد تئوری بقای خوب اینها خیلی تأثیر داشت به ما آن به اصطلاح از خود گذشتگی که پایید پسکند. ولی به آن مسئله مثلًا "متور پیزگ" و متور کوچک انقلاب اینها هم تا مداری، ولی خوب آنها به اصطلاح چوانهای چیز می داشتیم چوانهای یک شهست به اصطلاح چوانهای تئوریمیین های ( theoretician ) چپ ایران که می داشتیم.

سوال : ولی از نظر فکری تأثیر پیزگی شدید؟

آقای خزرائی : به آن حد که اصلاً مایو بود شدید، طبیعتاً نه.

سوال : آنوقت این متفکرین آزادیخواه چطور فرض کنید، مثل حاج سیدجوادی، غلامحسین ماعدى یعنی آن گروههایی که آن وسط بین چپ و چپه ملی و دور آن عقاید می گذستند. بین دانشجویان محبوب بودند؟

آقای خزراعی : بهله، اینها فقط احترام داشتند، یعنی مردم پوشان احترام می گذاشتند و حاج سیدجوادی و ماعدى، "مخصوصاً" ماعدى خوب چپ تر از حاج سید چوادی بود. حاج سید چوادی چپ به آن صورت شدید ماعدى چپ بود. اینها محبوب بودند و اینها تئوریمیین شدید، "مخصوصاً" ماعدى اصلاً تئوریمیین شدید، نویسنده بود، پیشتر بعد متنهای تأثیرات چنینی داشت کارهای ماعدى. کار سید چوادی خوب انعامش خیلی خوب است یک مداری رادیکال تر مثلًا می نویسد ولی محتواش باز رادیکال شدید محتواش چیزهایش.

سوال : پنطه شما این روشنفکرها آن اهمیتی را که حالا پژوهیان قائل هستند در پدیدار ماستن شهست آنفلوپی نداشتند؟

آقای خزراعی : من فکر نمی کنم که اصلاً داشتند. در آن موقع چون شما الان به اصطلاح یک خورده دارید می پرسید، به چلو من فکر می کنم الان شهست چپ یعنی آن چیزی که از چپ ایران پیگذاریم رویش پاقیمهایش به شدت به طرف راست کشیده شده، آن موقع آقای سیدجوادی در طیف راست شهست چپ اکبر خیلی می خواستیم برش حرمت پیگذاریم بود. یا آقای ماعدى شرذیکهای پاصلخ حتی وسط هم شدید آقای ماعدى، الان نه الان خیلی چهت گیری تغییر پیدا کرده یعنی آن رادیکالی اصلاً "مطلع" دیگر وجود ندارد.

سوال : آنوقت فرض کنید توی شیراز همین «ازمان ملی دانشگاهیان» میین چور که انقلاب به وقوع می پیوست چه جوری شنج گرفت و سازماندهی پیدا کرد؟

آقای خزراعی : ما که وارد شیراز شدیم این پخش شیراز را درست کردیم و بعد جلساتش را تشکیل دادیم و پلافلایله افراد مذهبی وارد ما شدند و ما شروع کردیم به گسترش دیگر. و همین چوری گسترده تر شدیم و بعد تا اینکه تا اوآخر این چنپش هایی که منحنی به انقلاب شد که همه تقریباً "آمدند تو، یعنی پحدی بود که دیگر استادان...»

سوال : شد سازمان گسترش استادان دانشگاه؟

آقای خزاعی : "اصلًا" تقریباً شد سازمان استادان دانشگاه، پلک همچین حالتی شد. منتظر این او اخیرش دیگر نفوذ نداشت. به اصطلاح نفوذ چپی ها با مذهبی ها یکی شد همین چور که انقلاب اسلامی تسریع شد.

سوال : چپه ملی چقدر نفوذ داشت؟

آقای خزاعی : نه. چپه ملی هیچ نفوذی نداشت. چپه ملی اصلًا محلی از اعراب نداشت. چپی ها بودند و مذهبی ها.

سوال : و شما دانشگاه را تیک اور ( take over ) کرده پویید در سازماندهی و روئیت روزانه دانشگاه را!

آقای خزاعی : پله، ما جلسات و سخنرانی ها را ما می گذاشتیم و تقطیرات را ما ترتیب می دادیم. در آن موقعی که اعتصاب مطبوعات پود ما پهلا فاصله خبرنامه درست کردیم، خود من به اصطلاح مسئول انتشارات پودم آنجا که به اصطلاح شنبه‌نامه یا روزنامه البته شنبه‌نامه اسمش پود ولی روزها هم پخش می کردیم. چون دیگر اوضاع خیلی ترقی و لق شده پود، بقول معروف این کارهای این چوری را می کردیم. بعد مثلاً کمک گاز شیراز قطع شد ما به اصطلاح پهلوی افرادی که احتیاج داشتند کپسول گاز تفاضل می کردیم کمکهای طبی می کردیم کمکهای پهداشتی می کردیم مقنن و پیادی البته این قسمتی‌ایش دیگر منهم "نهیم" پودم ولی به آن صورت چون من تقریباً از ( پایان نوار پلک )

### شروع نوار ۱ ب

آقای خزاعی : از ۱۷ شهریور که پناظر من رژیم مسلطی محکوم به متوجه پود و انقلاب چهت کاملًا" اسلامی پهلویان گرفته پود که این قدمتیش را من دیگر زیاد به این موافق نمی‌بودم، ولی مخالفت آن چوری به خاطر چو شمی کردم. جمیع آوری کمکهای زیادی پود که به علماء یا ملاهای شیراز می شد، که پلک قلمش را که به اصطلاح من درش وارد پودم ششصد هزار تومان ما آن موقع از دانشگاه جمیع کردیم.

سوال : از شاگرد ها؟

آقای خزاعی : از استادها، پیشتر. از کارمندان و ایشانها جمیع کردیم.

سوال : پول می دادند چطور شد تصمیم گرفتید به آخوند ها این پول را پدهید از نظر تئوریک قاعدتی "مخالف شناس شما پود.

آقای خزاعی : من خودم مخالف پودم، ولی جمیع دانشگاهی موافق پودم. خوب چون ایشان به اصطلاح سردسته

های چیز بودند و بعضی از استادها پویش که با آینهای رابطه داشتند، حالا با ادبیهای مختلف . و از نظر دوکراسی به اصطلاح چیز شد که آنچه داده پشود. من شخصاً مخالف بودم، ولی خوب چون تصویر جمع بود منهم پیش گردد نهادم . رقمهای زیادی جمع می کردیم، بعضی اصلاً در آن موقع که آن موقع دلار ۷ تومان من دارم صحبت می کشم، مثلاً ۴ هزار تومان ، ۵ هزار تومان ، ۱۰ هزار تومان، پولها این چوری مثلاً از استادها جمع میشد، که یک رقم مشتمد هزار تومان بود. رقمهای دیگر ۲۰۰ هزار تومان ۱۰۰ هزار تومان آینهای را هم می دادیم به روحانیون شیراز.

سوال : آن آوقات شما اگر پیلان کار این سازمان دانشگاهیان را توی شیراز در پدیدار کردن انقلاب در پیان مردم پخواهید پرآورد پسکنید، فکر می کنید چه تائییری داشت؟

آقای خزانی : من پرداشتمن این است که واقعاً در اوائل انقلاب نقش اگر پیشتر از کارهای مذهبی شود کمتر هم نبود. ولی خوب بتدربیج نقش کمتر شد و نقش باصطلاح نهضت مذهبی پیشتر شد، و اصلاً شفود مذهبیون هم در این سازمان ملی دانشگاهیان خوب طبیعتاً پیشتر شد. اوائل من فکر می کردم دانشگاه خیلی زیاد داشت . ما در اوائل یا در اوام سلطنت مثلاً انقلاب سخراشی ها و تظاهرات ۲۰ هزار شفري ترتیب می دادیم از مردم، یعنی پخش اعلامیه یا باصطلاح زبان به زبان و اینها. یک پخش دیگر از کاری که بعضی از افراد این سازمان دانشگاه منتهی به طور انفرادی می کردند، چون سازمان تشکیلات منسجم آن چنانی شد، گزارشای روزانهای بود که آینهای را به خیر گزاریهای خارجی میدادند از اوضاع شیراز. یعنی تمام مرتب داشتند و مخصوصاً "طبیعتاً" بپی. بپی. که هر روز چیزیات اخبار و اتفاقاتی که در شیراز می افتاد این سازمان پخاطر انسکلپسی داشتند و به اصطلاح بعضی هایشان تخصص گرده اند گلیس بودند این رابطه هایی که داشتند مرتب این اخبار و این گزارشات را می دادند. بعد کارهایی که کردند فشار شدیدی بود که آینهای روی مقامات دانشگاه می گذاشتند، حتی مثلاً در حد گروگان گرفتن معاون دانشگاه که مثلاً تا خواسته ها پرآورده بشدود یا فشارهای که روی فرماداری نظامی شیراز می گذاشتند از طریق مقامات دانشگاه و آینهای پرای گرفتن هرچه پیشتر پیشتر، به اصطلاح اداره دانشگاه دست خودشان بود که دانشگاه به اسم مسئله شورا شد دانشگاه مطرح بود.

سوال : آیا پا پیرون دانشگاه ارتباط پا کل مردم شما نقش رهبری داشتند یا آن دست علماء بود.

آقای خزانی : رهبری کلی افتاد توی دست علماء.

سوال : پیرون محیط دانشگاه شما محدود می شدید؟

آقای خزانی : پله ، پیرون دانشگاه ما محدود می شدیم. بعد مسنه فقط تعدادی از استادها که به اصطلاح پا مذهبیون رابطه داشتند، او کسانی که توی ما بودند آن موقع آقای صدر بود، پسر پرادر آن امام موسی صدر و چند شفیر از مذهبیون دیگر که این چوری بودند، که خوب رابطه خیلی شدید داشتند پا افراد بالای رهبری اسلامی مثل آقای پاهنر و آینهای که آینهای می آمدند شیراز و میرفتند. آنها خوب رابطه داشتند پا به اصطلاح مذهبیون پیرون. ما رابطه مان کمتر بود. ما پیشتر رابطه داشتیم پا چشاح معتدل مذهبی

شیراز یعنی آقای آیت‌الله «حلاتی» و آن به اصطلاح کنادی که په او نزدیک بودند. به آقای دستغیب یا با چنان رادیکال آن افراد پیشتر را پنهان داشتند.

سوال : آن موقع ترمهی بود بین شما او مذهبیون، یا هیچ فشار فکری و وجودای روی شما می‌گذاشت که اینها چور نیستند، حرفهایی که اینها می‌زنند؟

آقای خزراعی : اگر عقاید شخصی خود من را بخواهید من خیلی می‌ترمیم. من یعنی اولین پاری که کتاب ولایت فقیه آقای خمینی پढیدم رسید.

سوال : کی بود این؟

آقای خزراعی : من آذر ۱۳۵۷ این کتاب پدرستم رسیدم، من این را خواندم. بعد لرزو به پدرم افتاد.

سوال : ولی بین پقیه همسکار افغان چطور؟

آقای خزراعی : نه. من حتی دوستان پیغمبار چپ من، اینها پس از انتقام راچح به اشتباكات همه مان صحبت می‌کردیم اینها تا ماهاشان پس از انقلاب هم خیلی خوشبین بودند.

سوال : اصلاً "خوانده بودند؟ یعنی واقعاً" این را می‌دانستند حرف خمینی چه هست یا فقط یک چهره‌ای داشتند ارض؟

آقای خزراعی : بعضی‌ها می‌دانستند و خوانده بودند ولی پاره شمی کردند. یعنی چندی شمی گرفتند. ولی من حتی شاید روزی که سازمان ملی دانشگاهیان تلگراف زد به ریاست‌کارگشتن، مولعی که آقای خمینی وارد فرائمه شده بودند، که دانشگاهیان ایران می‌خواهیم که شما این را پیغوان رهبر پنهانیم و همه احترامات فائمه را بعمل بیاورید و از آن چیزها، من امناء شکردم این تلگراف را با وجودیکه توی اقلیت مطلق بودم. چون واقعاً می‌ترمیم یعنی ترهم بودند از این حالت به فقط اینکه این کتاب را خواندم، بلکه شعارهایی که من دیدم به اصطلاح مطرح می‌شد و سرکوب هاشمی که از دیگران می‌شود. من یادم است یکی از چیزهایی که مرا خیلی ترساند این بود که مذهبیون پیغامروان از دانشگاه از بازار ریختند و یک اجتماع دانشجویان چپ را با خشونت متفرق کردند.

سوال : قبل از انقلاب؟

آقای خزراعی : بله، قبل از انقلاب در صحن دانشگاه پژوهشکی بودند اینها و با خشونت و با کتنک اینها متواریشان کردند، زدند اینها را و اینها در رفتند. و پس این بود که الان موقع هیچ حرفی نیستند مسئله فقط مسئله رفتن شاه است، تمام اینها را برای بعد. هیچکس حرف شنود همه دنبال رهبری را پیگیرید و حدت کلیه و اینها را که من دیدم وحشت برم داشت، ولی چو یک چوری بود که اصلاً شمی پذیرفت، فقط

می توانستیم با دوستان خیلی خوبی خصوصی و افراد که را می بگرامیم.

سوال : یعنی این جو پیشود خود پیدا شد، یا مذهبیون یک کاری می کردند که این جو را پرداختگاهیان مستولی کنند؟ که فعلاً از خمینی منتسب فعلاً مسئله رفتن شاه است، یعنی آنوقت آیا آنها هیچ پروانه خاصی داشتند که خاطر شما را جمع کنند؟

آقای خزانی : خیلی خوبی آکتیو ( active ) .

سوال : چکار می کردند؟

آقای خزانی : توی صحبتها آنها بعد رابطه‌ای که استادان مذهبی معتقد‌اند که ما می شناختمیم، مثلاً در شیراز مذهبیون معتقد‌اند که ما می شناختمیم، آنها چون رابطه داشتند با مذهبیون یا به اصطلاح آخوندهای شهر، ما می گفتیم خوب پس با آنها می توانیم حرف بزنیم ما کی توانیم یک دیالوگ ( dialogue ) داشته باشیم، یعنی شناختی به آنصورت از آن عمق مسئله نبود، ما حداقل فکر می کردیم که مثلاً یک مرحله از حرفاش شریعتی مسئله محکمتر پشود، یا در این حد ما نکر می کردیم.

سوال : یعنی این بطور غیرمستقیم پیش آمد یا این استادهای مذهبی معتقد مخصوصاً این نقش را بازی می کردند؟

آقای خزانی : نه، نه. خودشان هم قمی داشتند چون خودشان همه شان پدرشان توی انقلاب درآمد یعنی بعد از انقلاب پدرشان درآمد.

سوال : ولی علماء می داشتند دارند چکار می کنند؟

آقای خزانی : بهله، آنها می داشتند چون حالا بعد میررسیم به آنجا و یک خاطره‌ای که خود من دارم، شبا ۲۲ بهمن، یعنی روز ۲۲ بهمن که در شیراز انقلاب شد، پیکرور پس از تهران بود. و من ها دو سه تن دیگر استادها از طرف مازمان ملی داشتگاهیان و دو تا هم از آخوندهای شیراز از طرف دو مجتبه پرزرگ شیراز آقای محلاتی آقای دستغیب رفته‌اند که رادیو تلویزیون را تحويل پسگیریم.

سوال : بعد از انقلاب بود این؟

آقای خزانی : این روز انقلاب بود. که به اصلاح آن کادتهاي ( cadets ) ، افراد نیروی هوایی حمله کردند به شهرداری و آن را گرفته بودند چنین شده بود آنجا ماختمان شهرداری آتش گرفته بود آنها، و در همان موقع که به اصلاح شهر داشت سقوط می کرد به استاد " فیروزهای انقلاب " من چڑ شیروهای انقلاب بودند و رفته‌اند رادیو تلویزیون را تحويل پسگیریم من بودم دو شعر دیگر از استادهای داشتگاه بودیم دو تا شایانی از طرف دو آیت‌الله شهر که یکی آقای دستغیب بود یکی آقای محلاتی که آنها آمده بودند آنجا

رفتیم چون من را پله خیلی خوبی با دانشجویان مذهبی داشتم در دانشگاه و خوب دانشجویان هم آنجا بودند، دانشجویان خیلی به من احترام می کنند آنجا، دانشجویان مذهبی خیلی به من احترام می کنند. شخصاً آخوندها مرا نمی شناختند، این دو تا که بودند فکر می کردند که من یکی از آنها هستم و فکر می کردند که من یکی از استادان مذهبی هستم، نمی داشتند، داشتند خیلی بد حرف میزدند، درآمد گفت آنجا صحبت پخش موسیقی شد گفت که....

سوال : کی گفت این را؟

آقای خزراعی : یکی از آنجا پاصلح پخش موسیقی را مطرح کرد که می خواستند صفحه و شوار اینها پیگذارند، آن آخوندی که مامور آقای دستغیر پسند بود آنجا، درآمد گفت به من و آن آخوند پیگذار که فیاضه آقای محلاتی بود گفت اینها دشمن خوش است، اینها را فعلاً پیگذار بعد یک پدری از اینها در پیباورم که خودشان شدایند از کجا خورده‌اند. این اولین صحبتی بود، که من اصلاً از جا پریدم و الهیه لاقل خودم نکردم یکی از دانشجویان مذهبی که آنجا بود شروع کرد پا چشم اشاره کردن به این آخوند که صحبت این چوری نکن چلوی من، ولی او اولین موردی بود که دیدم اینها پاصلح با نقشه و خیلی سازمان یافته دارند می‌پیشند چلو. سه روز پیش در دانشگاه یک اتفاقی افتاد که یکی از استادان مذهبی که آدم مثلث معتقد این بود، پس از همین بود که می گفتم پاید احسان خطر آن چوری شوی کردیم، آمد گفت یک صحبتی با من شده و من از نظر وجودی آدم این را به شما پیگوییم، چون من من شغفی قدارم و من مسئله وجودی بود که توی چربیانها بود و اینها. گفتم چه هست؟ گفت مرا دعوت کردند استادهای مذهبی سازمان ملی دانشگاهیان و گفتند الان موقعی است که ما متشکل بشویم و پدر همه این چپی ها را در پیباوریم و پرسیزیباشان پیروون، این روز چلمه که داشتند روز ۲۴ پهمن بود.

سوال : یعنی پلاصاله بعد از انقلاب؟

آقای خزراعی : پلاصاله بعد از انقلاب . آن پاصلح هسته اصلی فیروز مذهبی که در این دانشگاه بودند این را به پنهان مذهبیون که مثل حلقه دورشان بودند، یعنی پاصلح همان فیروز معتقد تر گفته بودند، و پیکیشان به اصطلاح آمد اینها را به ماما گفت.

سوال : ولی هیچ این مسئله پیش نیامد که حتی پیگویند که شما حاضر پاشید تو به کنید؟

آقای خزراعی : نه، آن موقع اصلان از این مسئله نبود، چون واقعاً هنوز دوره‌ای بود که پازارگان آمد روی کار و پهار آزادی بود پقول معروف ، و انقلاب چا نیفتاده بود. این است که ما آزادی کامل داشتیم، آن موقع بود که رقابت بین فیروهای مذهبی و چپی در این سازمان ملی دانشگاهیان پحدی شد که دیگر امکان فعالیتش نبود، آن موقع بود که این سازمان پاشید.

سوال : اینها جدا شدند؟

آقای خزانی: پله دیگر، یعنی نه ما زورمان به آنها میرمیدند نه آنها زورشان بمنا میرمیدند. کشمکش پحدی شدید شد در این سازمان که اولاً "فلج شد و علا" مُرد. یعنی ثبود مثلاً یک روزی پیاویند پیگویند که از اموروز سازمان ملی داشتگاهیان ایران منحل، علا" مُرد، یعنی از بین رفت. بعد از این بود که ماما کانون انتادان مترکی داشتگاه شیراز را درست کردیم، که آنجا خوب این فقط چپی‌ها پودند توشیش و رادیکالها، نمی‌توانم پیگویم چپی‌ها فیروهای چپ و غیر مذهبی رادیکال تویش پودند، و آنها هم که سازمان خودشان را مذهبیون درست کردند.

سوال: ولی اینها حرفشان به شما چه بود؟ یعنی یا شما عتايدتان را عوض پکنید، پیاویند هست ما یا اصلًا حتی آنرا هم نمی‌گفتند؟

آقای خزانی: حرفشان فقط این بود که ما انقلابمان را پُردیم، شما فقط پشتیونید کار خودتان را پکنید هیچ کار پسکار ایشکه وضعیت سیاسی مملکت چه هست، وضعیت داشتگاه چه هست اینها را شداسته پاشید، شما فقط پیروید هرگلاص درمن پدهید و پیروید خانه‌تان.

سوال: افرادی که چزو اینها پودند، یعنی افرادی پودند که او دیر مدت با مذهبیون رابطه داشتند یا آنها هم عضو گیری می‌کردند؟

آقای خزانی: عضو گیری کردند، و اتفاقاً کسانی که رفتند توى این گروهها من یکیشان را که به اصطلاح چون شموه خیلی از ایشانی بود که رفتند توى این گروه، یکی از همکاران خود ما بود در پخش پرق. و این من موقعی که دوره رژیم شاه میرفتشیم مصاحبه پا داشتگاهیان به تهران یا مادربریت داشتیم این کسی بود که پیور پچدهای دیگر گروهک می‌گرفت که مرا پیروید این پارهای تهران. این پارهایی بود که این زندهای فیلیپین خارجی می‌آمدند آنجا، که مثلاً یا اینها پروردند و لام پرورد از این چور چیزها. بعد از انقلاب این آقا ریشی گذاشت و مذهبی شد طوریکه مثلاً اگر مذهبی پخش ما که یک خانم پیمار موقر و محترمی بود یک ذره روسریش میرفت پلا، ایشان اصلًا تمام اسلام را در خطرو می‌دید در آن پخش، و دعوا فلان و اینها راه می‌انداخت. بعد هم که پیش می‌گفتند مرد حسابی تو که تا دیروز توى هار خود را می‌گشتی از دست این زنها، می‌گفت اسم انقلاب مرا پراه راست هدایت کرد.

سوال: مگر این را قبولش می‌کردند مذهبیون؟ یعنی این نوع عضو گیری را قبول می‌کردند که افرادی که پرگشته باشند؟

آقای خزانی: پله، اینها رفتند چزو آنها یعنی شدید یعنی اصلًا شدید چزو هیئت آنها. البته آنها که واقعاً پلا رفتند، مثلاً شدید رئیس داشتگاه و فلان و اینها آنها ش، مانند مذهبی آنها یا مذهبی پودشان خیلی قدیم تر از اینها بود یعنی به مالهای قابل از انقلاب می‌رفت. ولی خوب اینها هم شدید رئیس داشتگاه معاون داشتگاه این تیپ افراد دیگر. چون شداستند یعنی داشتگاه مذهبی واقعی به آنصورتی که باشند خیلی کم بود.

سوال : ولی کسی را می فرموده آن موقع از پیرون، فرض پیکنید افرادی که محله‌های فقیر زندگی می کنند، یا فرض کنید تیپ هائی که بعداً توی پامداران یا حزب‌الله رفتند که داشتگاه را کنترل پیکنند پرستش را کنترل پیکنند؟

آقای خزانی : نه، آن موقع ما در خود داشتگاه به اندازه کافی داشتیم. مثلًا "یک آفای بود که مستخدم بخش کامپیوتر بود، و این مثلًا" ما چون رابطه‌ام با داشتگاه خوب بود مثلًا" با این خیلی خوش و پیش می کردم و سلام و علیک. مثلًا" این خوشحال می شد که یک استاد پاهاش سلام و علیک پیکنند و فلان پیکنند. این اوائل استخدام شده بود که مثلًا" سطل اشغال استادها را خالی می کرد پس بعد مثلًا" نامه‌ها را می پرسدم اطاق می‌رساند آیینها. این انقلاب که شد این آقا یک‌قدر شد چزو افراد پیزگ حزب‌الله داشتگاه، و گمی بود که در آن انقلاب فرهنگی مثلًا" داشتگاه مهندسی را گرفته بود و آیینها. این شخص شد چزو هیئت اداره کننده داشتگاه و اسرور هم که من دارم با شما صحبت می کنم مدیر کل کارگویی داشتگاه شیراز است، یعنی اگر کسی اسرور پخواهد بخواهد داشتگاه شیراز درمن پرداز آیشان پرسی می کشد که مثلًا" سوابقش از داشتگاه ام آی تی.

سوال : سواد خواندن و نوشتن داشت؟

آقای خزانی : یعنی در حد ۶ ابتدائی یا ۷ از اینطور چیزها بود.

سوال : صحبت می فرمودید که می گفتند این انقلابیون که شما بعد اگر می خواهید مثل ما پیامبید باید پیامبید همان محل شاه چراغ زندگی پیکنید؟

آقای خزانی : آما، این را به استدان مذهبی معتقد که در حامیه آنها می چرخیدند می گفتند. یعنی آنها به ما می گفتند.

«وال : یعنی حتی آنها را هم قبول نمی کردند؟

آقای خزانی : آنها را قبول نمی کردند. آنها را در داشتگاه قبول می کردند که به اصطلاح کارشان را انجام بدهند، یعنی آدم نداشتند خوب تو پشو رویس داشتکده، اینجا آدم نداشتند تو پشو معاون فلاشجا، چون هرچه پاشد بالآخره شماز را می خواهی بالآخره شریدکنتری. ولی موقعی که آیینها می خواستند وارد به اصطلاح هسته مذهبیون بخواهند می گفتند ش دیگر. تا حالا نمی شود اگر که ویلای پیمانستان فمازیات را از دست دادی آمدی دم شاه چراغ زندگی کردی آن موقع پیشین هاما حرف پیز، اگر نمی داشم فلان کردی پیش پیشین هما ما حرف پیز، اگر یک قالی این جوری که رویش می خوابی عوض کردی پس پیشین هما ما حرف پیز و آیینها را به این طریق نمی گذاشتند چیز کنند. و خوب من یک‌نفر را سرانجام ندارم که توانست یک همچین چرخشی در زندگیش پدهد.

سوال : آنوقت آن موقع پلاصاله بعد از انقلاب کمیته پاکمازی درست شد در داشتگاه؟

آقای خزانی : پله، بعد از انقلاب کمیته پاکسازی درست شد اولین باری که ماها را اخراج کردند در ۱۲۵۸ بود.

سوال : ولی آن کمیته اولیه دست مذمومیون بود، دست چپی ها بود، داشجو بودند یا همین فرائض ها بود؟

آقای خزانی : دست مذمومیون بود. البته کمیته مخفی بود و ما تا آخر شنبه بدهیم که این اصطلاح می گرداندش فقط یکروز دیدیم یک اعلامیه و دند به اسم کمیته پاکسازی داشتگاه بدون اینکه شخص مشخصی باشد واسم ماها آنجاست که اینها اخراج.

سوال : قبل از ۱۲۵۸ کسی را پاکسازی نکرده بودند از داشتگاه؟

آقای خزانی : چرا، قبل از آن افرادی که به اصطلاح با رژیم کاملاً "وابسته بودند امثال دکتر مهر که مثلاً" رئیس داشتگاه بود یا دکتر قوامی که معاون داشتگاه بود.

سوال : اینها چه را متفق القول بیبرون کردید؟

آقای خزانی : اینها اصلاً خودشان رفتند، یعنی حالت همه بیبرون کردن هم رفتن بود. مثلاً یک کسانی مثل دکتر فراتی در داشتگاه ما یکدفعه اسمش درآمد چزو فراموشیونها بوده، این اصلاً خودش رفت اصلاً در داشتگاه نماند. یا یک آقایی مثل شیرعلی پور در داشتگاه، فکر می کنم، کشاورزی بود که مثلاً می گفتند چزو سواک است، این اصلاً خودش رفت. اینها رفتند یعنی یک حالتی بود که همه بیبرون کردند، همه رفتند یعنی هیچ نوع چیزی نبود.

سوال : یعنی آن چیزی که فرض کنید توی داشتگاه تهران می شد که شاگردان استادها را می گرفتند و محکمه می کردند یا اکثر شاگردی فرض کنید رفته بود چایزه اش را از شاه گرفته بود، محکمه اش می کردند این صحفه پیش نیامد؟

آقای خزانی : نه، چون اصلاً نبود.

سوال : پاکسازی دقیقاً که همه در شرکت داشته باشند.

آقای خزانی : نه، محکمه په آن شدت داشتگاهی تهران در شیراز نشد. یعنی ملایمتر بود یعنی اینها اصلاً خودشان رفتند، یعنی ماها، چپی ها، در اخراج اینها دست نداشتند، ولی موافق بودیم. یعنی با اخراج اینها در آن موقع هیچکس باصطلاح یعنی داشتگاه مذمومیون که باصطلاح چیز دستشان بود اینها اخراج کردند.

سوال : آن موقع چپ در داشتگاه و داشتگاه یک دسته شغل مهمی بود برای تمام سیاست رژیم، یا شماها

اصلًا" یک مسئله چنپهی بودید توی ائمّه‌جامی که می خواستند بهرای خودشان در ایران بوجود پیشاورنید.

آقای خزاناعی : ما در داشتگاه خیلی مهم بودیم بهرایشان یعنی در داشتگاه یک خار پسیار پیزدگی در چشم دست رئیسم بود.

"سوال : ولی توی شیراز یا مثلدا" فارمن بطور کالی ؟

آقای خزاناعی : نه، داشتگاهیان نبودند نه. آن گروههای چپ خارج او داشتگاه بودند، آن گروههایی مثل فدائیان ، پیسکار ایشها بودند.

( افقط اعضا در قوار )

سوال : بعد می فرمودید راجع به پاکه‌مازی تان چطور شد این پیش آمد که گفتید یک اعلامیه زده بودند.

آقای خزاناعی : پله، یک اعلامیه زدند ماها را اخراج کردند.

"سوال : چه موردی پیش آمد که این کار را کردند همین چوری شد؟

آقای خزاناعی : این قسمت فعالیت های علیه من بود. تا می خواستند چیز کنند باصطلاح اداره داشتگاه را در دست خودشان بگیرند، ما شدیداً مخالفت می کردیم ما همچ این فعالیت را می کردیم که داشتگاه دوکراتیک پیشود شورائی پیشود همه در اداره ایشان سهیم پاشند، آنها هم می گفتند شد.

"سوال : داشتچویان چه می گفتند؟

آقای خزاناعی : داشتچویان هم دو تکه شده بودند. داشتچویان چپ بودند و غیر چپ غیر مذهبی که آنها پا ما موافق بودند. داشتچویان حزب الهی و قشریون هم بودند که می گفتند نه، مخلصه مراتب او خدا، آیت الله و ایشها همین چوری می‌اید تا میرید ما که مشهوبین هستیم. مجاهدین هم در این میان ماز خودشان را می‌زدند یعنی آنها شه پا آنها، ولی پیشتر شه پا آنها بودند. مجاهدین پا ماها قبودند.

سوال : آیا اصلًا" داشتگاه کار می کرد به آن معنی واقعی بعد از انقلاب ، یعنی شما کلاس و اینها داشتید؟

آقای خزاناعی : پله، بعد از اینکه آقای بازرگان آمد اعدام کرد که داشتگاهها باز است و ایشها بروند سرکلام‌هاشان، کار مملکت دوپاره شروع شده و راه افتاده، ماها کلاسها را شروع کردیم، که باصطلاح دوران انقلاب تعطیل شده بود. ولی خوب چو وحشتناک سیاستی بود دیگر. ولی خوب درس ایشها داده می شد می

آمدند سرکلام و اینها، اولین کاری که ما کردیم که پاصللاح رو در روی دانشگاه ایستادیم، سازماندهی بیک اعتساب استادان بود به خاطر حملهای که حزب الله ها کرده بودند په مقر مجاهدین در شیراز، نه در دانشگاه، در خود شهر، ما بعنوان اعتراض به این کار غیر دموکراتیک، "مثلاً" بیک گروه از استادها و خیلی دیگر توانستند پاصللاح پیاوید از همین کانون استادان متفرقی به اشاغه سپاه پیشگامان را بیاورند و این اعتساب راه افتاد، که این خیلی در دانشگاه ایجاد شروع کرد، و اکثراً خیلی شدیدی روی این دشان دادند، و بعد از آن بود که اولین اخراج ماما شروع شد، البته این حکم اخراجی که به ما دادند ما قبول نکردیم، و رئیس هم در آن موقع هنوز آن قدرت را نداشت که اعمال کند، اینکه این حکم اخراج ول شد، ماما رئیس سرکلام و سرکارمان تا انقلاب فرهنگی شد.

سوال : پنطیر شما چی شد انقلاب فرهنگی پیش آمد؟

آقای خزانی : انقلاب فرهنگی پس از اینکه رئیس همی توافق دانشگاه را کشتر کند و سیاستهای را که می خواست اعمال نکند، "ملتفناً" در دانشگاه قابل پیاده نبود در آن موقع به آن جو آن موقع.

سوال : یعنی شما ها پادشاه بودید یا فرض کنید سازمانهای مدل مجاهدین و فدائیان و اینها؟

آقای خزانی : نه، نه بودند، در این موقع بود که دیگر بیان یوازن این گروه استادان دانشگاهها اینها همه شروع شدند وضع شدن بیک تجویی به این سازمانهای پیزگیر.

سوال : چون شاه راه مثرا پود پرایتان؟ یعنی مثلاً آنها می توافستند حمایت کنند، پشتیبانی کنند؟

آقای خزانی : نه، دیگر هرگز پاصللاح فعالیتش را باید در بیک سطح پیزگیری باشد اینکه معنی می کرد آن سازمانی را که از نظر فکری تفاهم پیشتری بهاماش دارد، حالا پطریق یا مستقیم یا غیر مستقیم بهاماش پاصللاح وصل بشود . چون دیگر این فعالیتهای کوچک هسته ای پنطیر معنی نداشت چیزی را از دست داده بود.

سوال : خوب دیگر استادان به مجاهدین و فدائیان می پیوستند، استاد و دانشجو؟

آقای خزانی : نه، چند تا خط چپ بود دیگر حتماً میدانید خط ۱ بود که پاصللاح خط حزب شوده بود ، خط ۲ بود ، خط فدائیان بود. آن موقع هنوز توده ای نشده بودند، آن فدائیان قبل از این انشعابات بود، قبل از این بود که اقلیت و اکثریت و اینها را بوجود بیاورند، و خط ۲ بود که خط ۲ خطی بود که پاصللاح شوری موسیمالیعت امپریالیست می داشت ، و رئیس شوری بعنوان یک رئیس مارکسیست را قبول نداشتند.

سوال : مثل پیکار و اینها بود؟

آقای خزانی : پله، که پیشکار پاصللاح پژوهگترين نماینده اين خط بود دیگر.

سوال : مجاهدین چطور؟

آقای خزانی : مجاهدین گروه مذهبی بود. آن اصطلاح "چپ حساب" نمی شد. آنها چزو گروه مذهبی بودند و تا مدت‌ها راهبه آنها خیلی پیشتر با مذهبیون بود تا با چپی‌ها، "محضوصاً" در چریان رفراندوم اصلاح در این مورد اختلاف بود بین این چپی‌های مستقل و مجاهدین که آنها راءی دادند به انقلاب به اصطلاح به جمهوری اسلامی ایشان.

سوال : چپ ها شدادند؟

آقای خزانی : این چپ‌ها شدادند، چپ‌های مستقل راءی شدادند.

سوال : ولی سپاهی‌زین‌های چپ‌ها چطور، یعنی داشتچویان، استادها؟

آقای خزانی : نه، تا آنجائی که من میداشم یعنی حالات تک و توك را من شمی داشم ولی پعنوان یک گروه راءی شدادند.

سوال : آنوقت بعد از پاکسازی کی پرای خودتان اولین مرتبه مشکلات پیش آمد؟

آقای خزانی : من اولین درگیری فیزیکی که پرایم پیش آمد روز اول ماه به میل ۱۳۵۹ که تظاهرات روز کارگر بود که داشتچویان چپ گذاشتند بودند، و من آنروز رفتم که پیشتر چه خبر است. چون من چهره پاصللاح شناخته شده در شهر بودم، حالتی نبود که من مثلاً در فعالیت شرکت پکنم. تظاهرات پیشرون در آن موقع پاصللاح اینجهه خط خطکشی ها شد پس حزب الله پا شد هرچه پیشتر به نیروها حمله فیزیکی می کرد.

سوال : این دوره چه بود دموکراتیک مای و دهشت متین دفتری؟

آقای خزانی : پله دیگر آخرهایش بود که اینها.

سوال : شما سپاهی داشتید کلا" پرای متین دفتری آن چه بود دموکراتیک مای؟

آقای خزانی : متین دفتری را پعنوان یک پخشی از انقلاب قبولش داشتیم، ولی افکارش را قبول نداشتیم.

سوال : ولی آن یکی دو روزی که شورش کرد در تهران زد و خورد شد حمایت پیش میدادند چپ؟

آقای خنگاعی : بله، بله، البته در شیراز آن باصطلاح رابطه نژدیک فداشتمیم بهاش، ولی خوب از نظر معمولی حمایتش می کردیم. در آن روز بود که من رفتم این تظاهرات را پرسی کنم، شیگاه کشم اینها که بیکذفعه ده پائیزده تا از این حزب الهی ها با کارد و اینها ریختند روی سر من، و شروع کردند به فحش دادن و پد دهشی اینها و شروع کردند به زدن. هر کدامشان با لگد و مثت و اینها دیگر از پا تا سر مرا چیز کردند، حالتنی بود که من دیگر خوردم زمین و اصلاً مقاومتم تمام شد.

سوال : این در کجا اتفاق افتاد؟

آقای خنگاعی : در چلوی پارک شهر در شیراز. من افتادم زمین، و همه صحبت‌هایش این بود که تو کی را گفتی بپرسید داشتگاه و تو بیرونی داشتگاه پرسیله ما فعالیت می کنی، حرف میزی اینها تو، اصلًا" چکاره هستی توی داشتگاه چکار داری این چور صحبت‌ها. و من هم خوب ساخت ایستاده بودم دیگر از پس زدن که من دیگر افتادم. مرده‌ی که آنجا پوسته آمدند مرا از زیر دست و پای اینها کشیدند بپرسون، من یک ریان داشتم یک خیابان آنطرف تر پارک بود خلاصه مرا کشان کشان مردم بپرسید سوار کردند گفتند کجا می خواهی پرسی خانه گفتیم مرا ها مانیم پرسید خوب است. سوار ماشین شدم که بهروم خانه که یک دفعه دیدم ۵ و ۶ تا موتو، پیکلت سوار باز دوباره پیچیدند و مرا نگهداشتند، باز دوباره مرا از ماشین کشیدند بپرسون دیگر آن موقع هیچکس هم نبود. باز دوباره یک متدار زیادی کنک و فحش و پد دهشی اینها، بعد ماشین مرا گرفتند مرا نشاند پشت یکی از این موتو، پیکلت ها، یکی دیگر هم نشست پشتیم بعد اسکورت ایستطرف گفت الان می خواهیم پرسیم پیش‌دازیمت چلوی حزب الله. حالا در آن موقع هم حزب الله تمام با کارد موکت پسری و زنجیر چوب اینها افتاده بود به چنان این چیز ها که باصطلاح توی تظاهرات بودند. همین چور که می رفتیم اینها همه با لباس شخصی پوسته یعنی باصطلاح مردم بودند داشتند این کارها را می کردند، همین چور که داشتم می رفتیم چلو دو سه تا پامدار اینها ایستادند که پیکوپند یکی را اینجا گرفتیم که من دست یک پامدار را گرفتم و گفتیم مامور جمهوری اسلامی اکبر شما هستید رسید چرمی کردم که شما مرا پیکوپرید خلاصه ها اصرار اینها گفتیم من اکبر قرار است دستگیری شوم شما مرایگرید. یعنی آنجا آنچنان وحشی بود که من تنها موقعی که مرگ را به چشم خودم دیدم آشروز بود، که میانداختند، یعنی درست مثل اینکه یک متدار شیر وحشی آمدند آنجا شما چلویشان تکه تکه می شدید و خیلی هم می دیدم این وضع را.

سوال : آنجا پایگامشان بود؟

آقای خنگاعی : توی خیابان.

سوال : یک چائی بود اینها که حزب الهی ها جمیع بودند؟

آقای خنگاعی : بله، دیگر جمیع بودند و اینها می خواستند آنجا و همین چوری هر که می خواست ده تا کارد موکت پسری میزد و افراد چلوی چشمیان همین چوری داشتند باصطلاح تمام پیشان پسر از خون بود دیگر و همین چوری داشت خون از پشت و سینه و صورت و دست اینها می ریخت از این چپ ها که گرفته

پودند. خلاصه در اثر اصرار من پامداران به اینها گفتگش که پیپریدش تحویلش پدیدهید.

سوال : یعنی پامدار و حزب الله دو تا سازمان مختلف بودند این موقع اینها باهم رابطه داشتند؟

آقای خزانی : رابطه داشتند، حالا می خواهم همین را بیگویم. ما رفتهیم و مرد پروردید در ستاد پامداران پسیچشان که ماختمن ماقبل کشولگری انجلیس بود که کشمکش پیش می گفتند توی خیابان زند شیراز. و آنجا که پامدارها بودند و حزب الله، این گروهها را من دیدم آنجا دارد چیز می کشند یعنی حالت نظامی حمله اینها من آنجا تازه دیدم. که اینها را عین گردانهای فناوس آنجا تبییج شان می کردند: "می کشیم ، می زنیم" ، شعارهای این چوری میدادند همین چور پا میزدند زمین اینها. و شعارهای "رهبر کیه خمینی، مشکلا گهای خمینی" از این شعارها می خواندند و یک گروه او اینها که از حمله پرمی گشت که پامداران آنجا استراحت می کرد، یک گروه تازه نفس را از آنجا می فرستادند باز توی لیام شخصی به اسم مردم پا کارد و اینها که چپی ها را پوشیدند و یک عدهشان را پردارند ببیاورند. که آنجا هم باز یک عده افرادی که پامداران دستگیر کرده بودند که همین چور سر و کلهشان داشت خون میریخت آنجا بودند مرد پروردید آنجا، گفتند الان باید بتوییم که تو مردمست این تظاهرات بودی. منم اینجا که رهگذر بودم، آنجا بودم یک همچین کاری کردم. خلاصه هرچه گفتند که تا این را نشویم دوپاره ترا میدهیم دست اینها. منم گفتم من هیچ چیزی نداشتم، خلاصه هر کاری که می خواهید پکنید من همچنین کاری به این تظاهرات نداشتم گفتند خیلی خوب پس پیپریدش زیدان، که اینجا در همین حین دیدم که ماشین مرا که همین ها گرفته بودند پیکیشان آورد توی همین ماختمن کشولگری. دیگر مرد سوار ماشین من خودم کردند پیش دو تا افراد پامداران مسلح یک دختر مجاهد هم گرفته بودند او را هم سوار ماشین من گردند یکی از این حزب الله نشست پشت ماشین. و در آن موقع باز پار دوم بود که این دختر مجاهد هی به اینها فحش میداد، فحشهای رکیک و اینها گلشگل تشنگ را کشیده بودند که اگر خفه شوی میزندم. خلاصه ما را پروردید زیدان پیهای پامداران که توی فلکه ارتش سوم بود. آنجا ما را وارد پند کردند در زیدان تقریباً یک ۲۰ ، ۲۰ تا داشجو اینها که پامداران آن افرادی که تظاهرات بود آشروع گرفته بودند آنجا یکنفر ارتشی هم بود که پخاطر چیز گرفته بودندش تربیا که توی ماشینش پیدا کرده بودند. خلاصه آن شب تا صبح که من اصلاً نتوانستم از شدت درد و اینها بخواهم، حتی اصلاً راه نمی توانستم برسوم، دستشویی و چیز و این را داشجویان خوب می شناختند و به من توجه می کردند.

سوال : داشجویان چنزو پامداران بودند؟

آقای خزانی : نه، نه. داشجویان را که گرفته بودند، اینها که پامداران زندانی بودند آنجا توی این تظاهرات آنها را از آن طرفی گرفته بودند آورده بودند آنجا. تا شد فردا صبح، بعد مرد پروردید بازجوشی. بازجو سوءالاتی که شروع کرد مطمئن شدم که تمام پرسونله ماواک مرد خواشید بود، چون تهها سوالی که می کرد تمام پرماں چیز بود گذشته قبول از انقلاب، پامداران داشت سوال می کرد، منتهی گزارشی چدید هم خوب به ایشان رسیده بود، مثلاً همین رهبری این تظاهراتی که ما در داشگاه داشتیم پخاطر اعتراض به حملهشان به مقرب مجاهدین و اینها، تمام این گزارشها را هم داشتند پامداران این مسئله کافون امستان متفرقی و اینها همه را چیز کردند، و بعد منتهی در آنجا می خواست از من اقرار پیگیرد که

تو خدا پرست نیستی، اصلاً" مسلمان نیستی، می گفت تو پنونیس من مسلمان نیستم من همین الان آزادت می کشم. ولی خوب منهم می داشتم پرای چه می خواهد بیک همچین چیزی را پنونیس، مسئله ارتادار را خیلی راحت می خواست چیز کند. خلاصه من از آن طرف شروع کردم با اینکه من مسلمان همتم و اصلاً تو اگر خدا را اعتقادی قبول داری من خدا را از طریق علمی پرای تو ثابت می کشم، بعد شروع کردیم وارد دیالوگ پاماش شد، یعنی می داشتم نشنا راه این است دیگر، و بعد شروع کردیم وارد تولیدات فیزیک و مسئله بیگ بینیگ ( Big Bang ) و اینکه چطور جهان از بیک نیستی شروع شده و همین چور در حال گسترش هستش و فلان و اینها و اینها به آیات قرآن و انجیل بعد شروع کردیم چیز کردن و دیدم خیلی بیک خورده چیز شد دیگر توجه اش چلب شد. آخرش درآمد گفتش کاشکی ما بین خودمان نتا آدم مثل شما داشتیم. دیگر از آن وقت شروع کردن به استاد گفتن اینها بعد پاسطلاح با ما شرم شد. دیگر قرار گذاشت با ما پاسطلاح پیشیم چلده داشته پاشیم و فلان و اینها، ما در آن موقع بیک چشم چشم گفتیم تا این چوری ما را چیز کردند پاسطلاح با تعهد که ما دیگر هیچوقت در هیچ چربیان سیاسی شرکت نمی کنیم و فلان نمی کنیم و تازه چڑو هیچ گروه و دسته و مردم و مملکی نیستیم این تعهد را از ما گرفتند آزاد کردند. آدم دانشگاه دیگر منتهی پایم چیز شده بود، آب آورده از شدت ضربات و اینها که من حدود ۴۰ روز اصلاً نتوانستم راه پروم با چوب زیر پغل راه میرفتم با عما و اینها که این ضرباتی را که اصلاً زدند تا حالا زانویم هیچوقت خوب نشد. بعد از این چربیان حقوق مرا در دانشگاه قطع کردند، حقوق من که قطع کردند، خوب پرایم حقوق مطرح نبود دیگر می رفتیم کارهایمان را می کردیم، منتهی هی اعتراض می کردم که چرا حقوق من نمی دهید، ما داریم کارهان را می کنیم، من بیک چیزی دارم در ایران که فکر می کنم چڑو کلامیکهای این رژیم باشد. خلاصه از پس ما فشار آوردم بودشان گفتم باید پنهانیم که چرا حقوق من قطع کردید، ۲، ۴ ماه همین چوری بود حقوقمن را نمی دادند. بیک نامه رئیس دانشکده په من نوشت که "پس پر قوانینی که بعداً" وضع خواهد شد شما در انجام وظیفه قصور کردید پنهانهاین حقوق شما قطع می شود" ( خنده ) و اینها همه چڑو کاغذهایم در ایران دارم، انشاء الله بیک روزی می آورمش پیرون شما پیوینید. پله خوب دیگر دلیل این بود دیگر اصلاً" چای پخت بود درش. من گفتم بعنوان اصلاً" پدون حقوق هم کار می کنیم، مسئله من اینست که در دانشگاه پاشیم. تا اینکه حکم اخراج ما را صادر کردند و اصلاً" مبنوع الورودم کردند په دانشگاه. یعنی به دگرباشی دم درب گرفتند ایشان اصلاً" حق ورود په دانشگاه را ندارد. در همین اوان بود که دو تا از، یا بیک کمی قبل از این بود، دو تا از آن پهچههایی که توی گروه با من کار می کردند آنها را اعدامشان کردند گرفته بودشان در خیابان، بعد منتهی در رابطه با گروه ما نبود دیگر، در رابطه با سازمان پژوهگتری بود که گرفته بودشان. ولی خوب در زندان خیلی اقرارهای زیادی ازشان گرفتند و اصلاً" من نمی داشتم چقدر راجح به من صحبت کردند که یعنی تا حالا توی شک بودم، خوب آنها را اعدامشان کردند. که هنوز یکی از چیزهایی که واقعاً" من در زندگی رفع میدهد نمی داشم من چندر شخصاً" در کشته شدن این دو تا از شغل فکری سهیم بودم.

موهال : پچه دلیل ؟

آقای خنگاعی : پهخاطر اینکه من بودم که اینها را پاسطلاح وارد مسائل سیاسی چپ کردم و دیگر بعد از آن اعدام در گروه ما نبود البته در گروه دیگر بود که اینها رفتنه بودند بعد از اشلاق . ولی من نمی داشم من اگر این کار را شکرده بودم، آیا از طریق دیگری می شدش این چوری یا اصلاً" نمی شدش یا مذهبی

می شدند و زنده می ماندند نمی داشم، ولی این مسئله شخصی است برای من. پهپاد را از داشتگاه پیرون کردند و در این مدت هم دیگر سازمان استادان متوجه شروع کرد به کم شدن، یعنی همین چور استادها که پهندراج از داشتگاه فشار که زیاد شد آمدند شروع کردند آمدن پیرون و نفوذش هم روز پرورد کمتر می شد و مرتب هم دیگر در داشتگاه روی در و دیوار داشتگاه شعار بود پهضد اینها که اسم مرا گذاشتند بودند کافون استادان آمریکائی، کافون استادان گیرین کارتی، کافون این چور چیزها بود و فشار این چوری بود دیگر، که طبقاً "یعنی اصلاً" چو وحشتی درست کرده بود که خوب خیلی ها اصلاد" ول کردند، خیلی ها از ترس زن و پچهای زندگی که اینها داشتند سرمان را اندانند زیر، خیلی ها از داشتگاه آمدند پیرون اصلاد" رفتند تهران یا خیلی ها از آن موقع شروع کردند آمدند خارج، تا ایشکه مرا دیگر متنوع الورود به داشتگاه کردند، پس هم که پهپورت منتظر خدمت، یعنی همین چوری اعتراض می کردیم تا ایشکه بعدش دیگر باصلاح غایبایا" که خوب منهم آدم بیرون، اینها را که اعدام کردند این دو تا دوستان، من یک خورده بیکران شدم و بعد باز از توی زندان خبر آوردند کسان دیگر صحبت کردند از گروهی که گرفته بودند راجع به توهین ها، که من تقریباً یک مدتی توی شیراز علی شیوه نبودم. تا بعدش هم آدم تهران و ۷ و ۸ ماه تهران پهپورت شیوه مخفی اینها بودیم، یعنی علی شیوه نبودم به آن صورت.

سوال : ولی راحت بود پیرون آمدستان یا فرار کردید؟

آقای خزانی : پیرون آمد پهپورت فرار نبود. در ظاهر خیلی راحت بود ولی خوب خیلی کمک بود دیگر.

سوال : آن دورانی که شما را گرفتند منور آن پرخورد بیزرنگ با مجاهدین پیش نیامده بود؟

آقای خزانی : آن دورانی که من.

سوال : کمته شدن پنهانی و اینها؟

آقای خزانی : بیکمه بعدش آن شروع شده بود.

سوال : آیا آن دوره این استادان متوجه چون یواش یواش مجاهدین تقریباً به صورت تنها سازمان بیزرنگ مختلف رژیم درآمده بودند به آنها چلب می شدند، یعنی یک نوع اتحادی پیدا شده بود بین چپ و مجاهدین؟

آقای خزانی : نه، مجاهدین اصلاد" ما را قبول نداشتند و ما هم مجاهدین را قبول نداشتیم. یعنی مجاهدین از همان موقع اوائل انقلاب پسیار انحصار گرا بودند.

سوال : ولی از شناس عضو گیری آیا از اعضاء بین شاگردها و استادها عضو می گرفتند؟

آقای خزانی : اصلاد". بین استادها که یکثغیر هم بقول شما بخوردند. نه، اصلاد". ما فقط یکثغیر استاد داشتیم که چزو گروه ما بود برای مدت خیلی محدودی که آنها بعد خود مجاهدین کشیدش پیرون

وارد باصطلاح فعالیتهای شهری شد و آینهای که بعد هم گرفتند و اعدام شد. آقای فدائی اسمش بود، ولی غیر از آن شد. اصلاً مذهبی بین گروه ما نبود، ومه غیر مذهبی بودند.

سوال : آنوقت رژیم شما را با مجاهدین یکی نمی داشت؟

آقای خزراعی : نه، نه. رژیم ما را چپ می داشت بعد دلیل چریان چهار تا از دوستان دیگر ما را در دانشکده پژوهشی گرفتند. کمتری که الان همه‌شان در خارج هستند، که خوب الان می توانم فقط یک تن را پنهان نمایم آقای دکتر شهمش بود که الان اینگلیس امتحان چون پحساب فرار کرد و پنهان شد و آینهای و یک تعداد دیگر هستند خوب بصورت عادی تر از مرز آمدند پیرون.

سوال : آینهای را پهلوی چپ گرایی گرفتند؟ (پایان ثوار ۱ ب)

## شروع ثوار ۲ آ

آقای خزراعی : در اولین گروه تعداد زیاد بود. من اولین شفر بودم از این کائون استادان متوجهی که به اصطلاح پرخورد شد پنهان در دانشگاه. بعد یکی دیگر از دوستان من را در دانشکده کشاورزی گرفتند و پس از یک مدت زمان بود، و بعد در دانشکده پژوهشی چند پژوهشکی را گرفتند که از آینهای از هشتر پژوهشکی که گرفتند همه شفراشان عضو کائون استادان متوجهی بودند. و اتهامشان هم این بود که علی‌شده بود اختلال در امور دانشگاه، ولی آینهای اختلاشان به این شحو بود که می خواستند دانشگاه شورایی پاشه و اداره امور دانشگاه از طرف هیئت‌هایی که از دانشجویان و کارمندان و استادها تشکیل می‌شدند پیشود. و خوب رژیم می گفت مقامات دانشگاه را باید ما پیگردانیم.

سوال : و اصولاً واکنش انقلاب به این است که دانشگاه پهلوی به اینگلیسی بود و این مسائل چطوری بود؟

آقای خزراعی : آن واقعاً اصولاً مطرح نبود به آن صورت یعنی بعد از انقلاب طبیعتاً ما کلاسها را به فارسی درس می دادیم، ولی کتابها و مان اینگلیسی بود. یعنی هیچگاه این مسئله پعنوان یک مسئله خیلی اساسی مطرح نبود مطلقاً.

سوال : که پاکت شد دانشگاه معتدلتر پاشه تا دانشگاه دیگر و آینهای. پنځبر می‌اید که "مثلاً" شما اگر شاگردان اینگلیسی صحبت می کردید امکان آینهای توری آینهای حزب الله‌ها حاد پاشه دیگر کمتر پاشه شدید؟

آقای خزراعی : نه. ما خیلی استاد داشتیم که اشکلی‌بی هم خیلی خوب صحبت می کردند، اتفاقاً کسان خیلی پرجسته‌ای هم بودند و آینهای همه‌شان حزب الله‌ها بودند. ولی خود محیط شیراز خوب به شفعت معتدلتر از چای دیگر بود.

سوال : آیا حمادتی بود بین حزب‌الله‌ها نسبت به این داشتگاه پهلوانی پرستیزی (prestige) که قبله داشت که پخواهند مثلاً کوچکش پسندید؟

آقای خنگاعی : این بود بله. اصلاً یکی این بود یکی محیط شهر شیراز. شهر شیراز پهلوان یک شهر امریکائی معروف بود دیگر. پهلوان داشتگاه شیراز که دمه چیزی اشکنیسی بود، پهلوان صنایع الکترونیک یا پهلوان تعداد زیادی امریکائی که خیلی شماپان در شهر بودند. و پهلوان این چشنهای هنر معروف که می‌گذاشتند در شیراز، اینکه شهر را پهلوان یک شهر امریکائی می‌شناختند و شیراز هم محیطش خیلی آرام و به اصطلاح آن حالت خشوت‌های آن جوری در شد. این است که پنهان من خیلی شدید فشار آمد که شهر را خیلی زود حزب‌الله‌اش پسندید.

سوال : دیگر فشار از حزب‌الله‌ها بیرون از شیراز؟

آقای خنگاعی : و خود شیراز، بله.

سوال : یعنی یک اصلاحات فرهنگی قویتر بود؟

آقای خنگاعی : بله، خیلی شدید می‌خواستند به اصطلاح مسئله حجاب، مسئله ایشکه این گروهکها خیلی زود از گروههای غیر مذهبی از شیراز کنده پنهان یعنی شفودشان کنده بخود.

سوال : مسئله پهلوی‌ها چطور آن موقع مطرح بود؟

آقای خنگاعی : بله، پهلوی‌ها پهلوان چپ شطیری نداشتیم، ولی پهلوی مذهبی‌ها خیلی مطرح بود. من یک خاطره‌ای که دارم این است که، یکی از شبههایی که ما در داشتگاه بودیم دو تا از همکاران ما را گرفته بودند، یعنی کادر کارمندی داشتگاه بودند گرفته بودند، و استادان معاون داشتگاه را آقای دکتر قربان را به حالت گروشی پرسداخته بودند که پهلوان چیزی که پنهان کنند می‌گذاریم خلاصه شما آن این چیز در پهلوایی، که در همان موقع خیر رسید که یک گروهیان ارتش که پهلوی هست در قریب مساعی شروع کرده به تیرآفرادی به افراد و حدود ۲۰، ۴۰ نفر را کشته، و او شاع پسیار متینچی بود، چون مرتب می‌آنجا توی پیغمبرستان مساعی بودیم و او آنجا مرتبیاً آمیلواشها بیمامرستان را می‌فرستادیم به اینجا که پهلوان چنانه‌ها را یا زخمی‌ها را پیاوید آینهای، خیلی اوضاع بدی نسبت به پهلوی‌ها پیدا شده بود که اینها پهلوان می‌خواهند با رژیم هدستی کنند و این کارها را دارند می‌کنند. خلاصه رفتند این گروهیان را گشتنند. آن شب چنانه‌اش را که آوردند و من آن چیزی را توی گردان پند شماره ارتشی را من داشتم توی ایران. ولی توی غیر مذهبی اصلًا مسئله نبوده ولی هیان فردا صحیح می‌خواستند پهلوان چیزی را کشند پهلوی‌ها را آتش بزنند. مذهبی‌ها بعد از این چریان قریب مساعی می‌خواستند راه افتادند که پهلوان خانه پهلوی‌ها را آتش بزنند و چند خانه را هم چیز کردند، ولی خوب چنانج معتدل مذهبی یعنی چنانج آقای محلاتی و اینها زود چلویش را گرفتند.

موال : تا چه اندازه کلا" محلاتی قدرت داشت مقاپل دستغیب و حزب الله‌ها و اینها؟

آقای خنگاعی : قدرت آقای محلاتی روز پرورد شروع شد به کم شدن.

موال : بعد از انقلاب؟

آقای خنگاعی : اصلًا همین چور که انقلاب داشت توی می شد قدرت آقای محلاتی کم شد. آخر چون باصطلاح آیت الله عظمی بود و از نظر مرتبه علمی پا آقای دستغیب قابل مقایسه شود. و آقای خمینی هم بهماش بدم شد چون این چوری که من شنیدم آقای خمینی پا آقای محلاتی درین داشت بعده باصطلاح از نظر مرتبه علمی بالاتر از خود آقای خمینی هم بود. اینست که احترامی پرایش فائیل بودند، ولی پقول معروف تحويلش شمی گرفتند. روز پرورد تحويل گرفتند کمتر شد، دیگر شفودش کمتر شد تا اینکه پسکانی از بین رفت دیگر.

موال : حالا یک خورده پرکردیم به علت پا. آن موقعی که دولت پختیار آمد سر کار، یک چنین حکومت پارلمانی و دموکراتیک و اینها پخودش داشت، آیا هیچ هاداری پیدا کرد بین شهادت های داشنگاهی، بین روشنگران توی داشنگاه، استادهای پودند که در کار سیاسی درگیر بودند؟

آقای خنگاعی : پرای ماها که باصطلاح در آن موقع تمام چربیات غیر رژیمی داشنگاه را می چرخاندیم، یعنی غیر از باصطلاح مدیریت داشنگاه دست ما بود، مطلقا". بعده در آن موقع هیجان، یعنی فقط تنها امروز در پرگشت اینطور متوجه شدم، هیجان اینقدر زیاد بود که وجود پختیار و آن اقداماتی که کرد چنان پعنوان تلاشهای مذهبی و آواش های موقتی که می خواهند پدهند که در فرصت مناسبتری برگوب عظیمی را شروع پکنند، هیچ چیز دیگر نبود.

موال : این پهاظن این بود که درحقیقت توی داشنگاه نیروها به مذهبی و چپ تذکیک شده بودند؟

آقای خنگاعی : بله ، دیگر پلاریزه شن (Polarization) اینقدر شدید شده بود، که پختیار اصلًا" یک ذره شانس در داشنگاه داشت، یعنی یک درصد هم تک و تکی از استادان را ما می شناسیم اینطرف و آنطرف توی سازمان ملی داشنگاهیان، استادان خیلی معتدل، مثلا" می گفتند شاید یک کاری پکند ولی اینها در اقلیت مطلق بودند.

موال : در حقیقت اصلًا" آن دوره چه خارج و چه ایران احتمالات سیاسی چیزهای ملی پعیتده شما پقول معروف اوراستیمت (overestimate) بود؟

آقای خنگاعی : که اصلًا" محلی از اعراب داشت، یعنی چیزهای ملی حتی بین ماها که احترام پرایشان قائل بودیم چنین یک تعداد پیغمبری یا فرمیابی که آمدند پاز فعلا" هستند زود پرورد چیز نبود. اصلًا" مسئله یعنی کس دیگر غیر از آنها نبود توی چیزهای ملی هیچ چیز نبود.

سوال : دو سوال بود، اولیش این بود آن موقع که صحبت می کردید راجع به ایشکه همین چوری که نهضت دانشگاهیان شروع شد به مذهبی شدن، و حالا که راجع پنهان فکر می کنید می بینید که شاید اشتباہ بوده که آن دوره خیلی از استادهای چپ، یا چپ بهطور کلی، صحه گذاشتند در وجود مذهبیون توانی نهضت، آیا اصلاً راه حل دیگری برای چپ وجود داشت پجز ایشکه با مذهبیون کنار بیاید؟ حقیقت یک چیزی بروجپ پنهان نماید وجود داشت که آیا شما ذکر می کنید راه حل دیگری می بود؟

آقای خزانی : امروز اگر من می خواستم پاسخ بدهم به این پرسش راه حل دیگر بود.

سوال : الان پنهانتان چه می بود؟

آقای خزانی : من فکر می کنم الان باید چپ اگر حتی نمی توانست در سیاست در غالب پاصلح آن شناسی که وجود داشت یک طوری فعالیت نمایند، باید هویت مستقل خودش را حفظ می کرد، و مطالقاً "وارد این گروه پنهانی با قشریون نمی شد". ولی من فکر می کنم چپ این اشتباہ تاریخیش بود و نایبودی چپ دلیلتاً از آنجا شروع شد.

سوال : ولی اگر این ائتلاف را نمی کرد آیا فکر می کردید سرفوشش فرق می کرد؟

آقای خزانی : من فکر می کنم خودش را پعنوان یک شیروئی که پاصلح می شد رویش حساب کرد و شیروی قابل احترام می توانست نگهدارد.

سوال : ولی از نظر قلع و قمعی که شد فرقی نمی کرد؟

آقای خزانی : نه، فکر می کنم از نظر قلع و قمع فرق نمی کرد. ولی من یک خاطره دارم که این سر خود من آمد. پیکروز رفته بودیم توانی یک پنهانگاه ماشین آلات کشاورزی، چون ما خانواده‌مان کشاورزی امیت. پدرم کشاورز بود. رفتیم آفجا برای این ماشینها. آفجا این شخص می شناخت ما را، و آفجا چند شفر دیگر فشنسته بودند که از دهستان قریه شیراز بودند. این آقای رشید پنهانگاه گفت آقای فدوفی (خزانی) استاد دانشگاه است و مرا این چوری معرفی کرد. پسکفعه یکی از دهاتیها درآمد گفت، ای خدا خادهات را تپش پرورد که خانه خرابیان کردی. یعنی الهی خدا خادهات را آتش پرورد که شما دانشگاهیان ما را خانه خراب کردید.

سوال : این بعد از انقلاب بود؟

آقای خزانی : این بعد از انقلاب بود، بله. یعنی این پعنوان پاصلح چکیده خیلی از اظهار نظرهایی بود که در شیراز میشد. حتی یک اتفاقی نظیر این پرأی خسرو نمر اتفاق افتاد، که یک تاکسی ران چیزی بهش گفت مثل این که شما دانشگاهیان پدر ما را درآوردید و موارش شکرد. ولی این اظهار نظر را که چکیده‌اش خود من شنیدم واقعاً خیلی مرا تکان داد. و در ایران خیلی جاها شنیده میشد. یعنی دانشگاه

را پعنوان موقور انقلاب که آنرا راه انداخت دیده می شد. من چون خودم دست اندک کار این چریان بودم بهراین نظرم که انقلاب اسلامی بطور غیر قابل پرگشت او ۱۷ شهریور شروع شد، یعنی تا آن موقع هنوز اسکانی که ششود انقلاب اسلامی خیلی بود.

سوال : یعنی شماها اگر قبل از ۱۷ شهریور اینها را مرعوب کرده بودید، راهشان نداده بودید اینها فکر می کردید فرق می کرد؟

آقای خزانی : نه، ما آنوقت اصلاً قدرتی که راهش ندهیم نداشتیم، یعنی چپ اگر آن نیرویش متوجه کل بود در آن موقع شاید یک کارهایی می توانست بسکند، من مطمئن شیوه‌نمی قدرت در آن موقع بتواند بدمست بیکشید، یعنی چپ همچین آمادگی را آن موقع در ایران نداشت. نه پایه سیاسی تودهای باصطلاح ارگانیک داشت آذجوری که مذهب داشت و عمدتاً چپ یک نیروی روشنفکری بود، نیروی تودهای شهود و هیچ رابطه ارگانیکی نداشت. آنوقت مثلاً شکست های نظامی هم رژیم شاه به گروههای مسلح چپ مثلاً فدائیان و اینها وارد کرده بود اصلاً ضعیفه شان کرده بود، یعنی روز انقلاب چپ مسلح از بین رفته بود، یعنی روزی که نه روز انقلاب نه. آن موقعی که انقلاب شروع شد از ۱۲۵۶، چپ مسلح در چریان بود یعنی آخرین بقاگاه فدائیان توى زندان پودید یا کشته شده بودند، آن سازمان مجاهدین هم در آن موقع مارکسیسمت شده بود به اصطلاح چندتایش که در رفتند در ظفار و یمن و عدن اینجا بودند، اصلاً گروه مسلح چپی در ایران وجود نداشت. منتهی چپ پعنوان یک آرمان و ایده‌آل روشنفکری خیلی قوی بود توى آن محیط داشتگاه.

سوال : یعنی اصلًا این منطقی را که در آن موقع پر تمام طبقه متوسط ایران مستولی شده بود که پعنوان پیش رو بودن اصل انقلاب و یا اجتناب شاید آن یا پعنوان قبول انقلاب پعنوان تنها چاره سیاسی این را فکر می کنید بدلیل فعالیت های چپ بود؟

آقای خزانی : من فکر می کنم چپ خیلی موثر بود. واقعاً این اوآخر حتی در گروههای غیر چپی مسائل غیر چپی خیلی باصطلاح مُ بود. دیگر خود پحدی شده بود که خود شاه می‌آمد می گفت دیالیکتیک انقلاب را پنهانیمید، یعنی اصلاً نمود تا آنجا کشیده شده بود. این به اصطلاح فرهنگی چپ آن موقع که صحبت دیالیکتیک انقلاب را می کرد معلوم است که این اندیشه تا آنجا هم رفته دیگر. اینکه چپ از نظر اندیشه و پُرد اندیشه‌اش زیاد بود، ولی تشكیلات سازمانی نداشت من که خودم توى چپ بود در آن موقع می داشتم اصلاً قدرتی نبود، قدرت سازمانی نبود، قدرت فکری فقط بود چپ. این بود.

سوال : بعد از انقلاب بازگشت زیادی بود از کنفرانسیون به شیراز مثلاً که کمکی هم پاشد بهرای شما یا همسوس ببودید؟

آقای خزانی : چرا، خیلی بود، خیلی بود. ولی باز اینها همه‌اش در حالت روشنفکری و داشتگاهی ماند. یعنی داشتگاه هیچ وقت نتوانست بهادر ارگانیک پامرد رابطه یا پیویسد پرقرار کند. تظاهرات ۲۰ هزار نفری ما راه می انداختیم مردم می آمدند، ولی می آمدند سخنرانیهای ایشان را می کردند تظاهرات‌شان را می کردند شعارهایشان را میدادند می‌رفتند. یعنی این شد که ما دوباره بتوانیم رابطه داشتگی بین مردم و

دانشگاه پدیدار کنیم. یک راپله کلی بود. آن موقع چو شیراز یا چو انقلاب من شمی داشم شما آنجا بودید یا شه ولی طوری بود ما دو تا اعلامیه توی شهر میزدیم که مثلاً "چلسه سخنرانی فلان در دانشگاه و یا تظاهرات در فلان دانشگاه، یعنی دو تا اعلامیه دستنویس، پیکدفده ۱۵ هزار نفر، ۲۰ هزار نفر، ۳۰ هزار نفر، پیایند آنجا، یعنی حالت این چوری بود ولی راپله تذکرات بگردید.

سوال : آنوقت شما فرمودید که شهشت چپ حالا خیلی برآمدت کشیده شده، بعضی وقتها توی چنین شرایطی یک شهشت تحت فشار حتی رادیکالیز تر میشود، خوب این خیلی چالب است چرا فکر می کنید، شهشت چپ ایران حالا به راست کشیده شده؟

آقای خناعی : من دو یا سه علت درش می دیدم. یکی ایشکه من فکر می کنم رژیم شاه درست چپ را از نظر نظامی شکمت داده بود، پلاشک. ولی از نظر عقیدتی چپ از رژیم شاه بود، همین چوری که بعد از انقلاب تظاهرات ۵۰۰ هزار نفری فدائیان توی میدان شهید بی آزادی پرپا میشد. رژیم خمینی موفق شد که چپ را از نظر عقیدتی و سیاسی شکمت بدهد.

سوال : چطوری از نظر عقیدتی؟

آقای خناعی : یعنی طوری رفتار کرد که چپ حرفی پراز گفتگر نداشت، یعنی تماس شعارهائی که چپ می خواست بدهد، رژیم خمینی خیلی رادیکال ترین را فوری میداد. یعنی می گفت زمین په دهستان فوری، یعنی هر سلاحی را که چپ می خواست پیکار پسرد، ملاح عقیدتی و سازمانی را، رژیم خلخ سلاحش می کرد.

سوال : آیا یعنی بصورتی که چپ رژیم خمینی را چپ تر هم می کرد درحقیقت؟

آقای خناعی : معلم است مسلم است. منتهی در دورانه شکوش میداشتم، مسئله مالکیت حالا خوب خیلی دلائل پراش میاورید که این رژیم چرا نتوانست این را حل کند فلان و اینها، ولی روزی که این اتفاقات می افتاد پهناوار شعارهای چپ بود، حالا بعدش می گویند شمی داشم می خواهد از دهستان سرپازگیری کند فلان کند پیار کند، ولی شروع این چریان مسئله چپ بود، یعنی فتوهای اولیه آقای خمینی من خودم دیدم که مسئله مالکیت اینها را تاءکید شدید کرده، ولی پیکدفده مسئله چپ که مطرح شد تغییر چهت داد.

سوال : خواست انقلابی تر از چپی ها پنهان یابیا؟

آقای خناعی : بهله، مثلاً مبارزه با امریکا، خوب خمینی خودش بود، ولی خیلی از این کارها را شعارها را چپ ها تقویت میکرد. قصیت امریکایش خوب چپ های یا غیر چپ های واپسنه به حزب توده خیلی زیاد حمایت می کردند، مثل مازمان راه کارگر و اینها.

سوال : آنوقت چرا به راست فکر می کنید کشیده شدند.

آقای خنگی : الان من فکر می کشم یک توهمند هاشمی از چپ در تمام دنیا دارد می شود. چپ ها، من فکر می کشم بطور کلی دیدند آنهاش که میرفتند با یک شکست عظیمی مواجه شدند.

سوال : توی خود اصل انقلاب فکر می کشید، یعنی اصلاً آن پاوری که از معجزه انقلاب داشتند؟

آقای خنگی : من فکر می کشم حتی توی آنجا این چریان، یعنی اصل "مسئله انقلاب مسئله آن انقلاب طبقاتی به آنصورتی که مطرح می کردند مسئله دیکتاتوری، پرولیتاریا (Proletariat) که مطرح می کردند می پیشند اصلاً" اینها عمیق نبیست، و یک چیزهای بود که فقط در حرف و آنهم در حرفهای هیجانی و تیتری مطرح میشد، بعد اینکه مسئله دموکراسی پراپاگاند خیلی مهم شده، مسئله فرهنگی خیلی مهم شده، و این احساس می کشند که انقلاب به آنصورتی که مطرح می کردند نتیجه ایشان همین خرابی ویرانی هست. همراه با این مسئله به اصطلاح تجدید شطر اتفاق در شوروی افتاده بود و اینها هم خیلی تأثیر عظیمی داشته شدیداً. ولی قبل از این مسئله خود ایران، این مصاحبه مطبوعاتی که مثلث "این رهبران جزو توده اینها می کردند چریکها می کردند فدائیان می کردند نمیدادم اتحادیه کمونیستها می کردند، بعد با این شعارهایی که رویم میداد از آن طرف، به اصطلاح رادیکالیزم رویم از خودش ششان میداد، چپ اصلاً می گفت چکار دارید می کشید؟

(وقفه در فوار)

سوال : شما خامنه دیگری پشتظرتان پیویسید که پخواهید اشافه پکشید؟

آقای خنگی : شکتهای که من داشتم می گفتم که به اصطلاح چرا ایشان در رویم شاه مسئله مخالفت داشتگاه زیاد بود. رویم شاه در داشتگاه میانهای را اعمال می کرد که هیچ راهی برای افرادی که می خواستند به اصطلاح فعالیت میانهای پیشند افراد انساندوستی که بودند آنجا که هیومنیست (humanist) پیمان می گویند، می خواستند این را پرورش پذیرند از خودشان پاکی شمی گذارد، پنهان لاجرم کاری می کرد که کشیده می شدند به یا قلب چپ یا مذنبی.

سوال : این پچه صورتی بود اگر یک توضیح پندر مائید؟

آقای خنگی : من مثلث "دانشجویی را می شناسم از داشتگاه چپی که به این ارتبا داشتم، این را به اصطلاح ساوک گرفته بود و می گفت در بازجویی مامور ساوک درآمد به من گفت که این همه ما کالاهاره گذاشتیم اینهای دیگر کوتیل گذاشتیم تو چرا میروی دشیل این فعالیتها، تو چهای اینکه پیش از خوش پیکارهای دختر پلاری کشی فلان کشی میروی این کارها. این اصل "شوكه اش کرده بود، یعنی این به اصطلاح چکیده یکی از چیزهای بود که میشد، و خود ماها استادهای پسیار پسیار معتدل یعنی من یکی از همکاران پسیار شریکم، که خیلی آدم معتدلی است که این روزی که آمدند در داشتگاه اعلام کردند که همه باید عضو جزو رستاخیز پیشوند این با یعنی آمد توی اطلاع و گفت این پیزگرین شریهای که در زندگی دارند به من میزند که دارند تمام شخصیت مرا خود می کشند و آدم از این معتدلتتر ما در داشتگاه شداشتیم.

سوال : نتیجه‌اش چه شد روی این آدم ؟

آقای خنگاعی : نتیجه‌اش این شد که این آدمی که شاید در زندگی اصل " کندی پرورشی داشت پرعلیه رژیم، ۷ یا ۸ هزار تومان از ممان پولی که گفتم کم کرد به نهضت شد رژیم، با وجودیکه آپا درد داشت و واریس داشت و نمی توانست حرکت کند می‌آمد در تظامرات شد رژیم مرگ پیر شاه می‌گفت. بعد چیز کرد به پهنه ایشکه می خواهم اطالم را ثقاشی پکشم فلان واپسها عکس شاه را از اطلاع کشید پائین، پنهانی کاری می کرد رژیم شاه بنا این پنهانی خربیت بود، که اصل " امکان ایشکه آدمهای حالت مانند مانند که پهاصطلاح سرآشتنی داشتیم با رژیم آن موقع، ولی حتی اینها را سوق میداد پطراف مخالفین.

سوال : تو خود سیاستهای روسانه داشتگاهیان یا مسئولین داشتگاه هم این موارد بود، یعنی آیا سیاسی شدن به دلیل رئیس پد داشتگاه یا سیاست غلط داشتگاه می بود؟

آقای خنگاعی : خیلی بود خیلی بود. تمام کسانی، ولی تمام نوع توانیم بگوییم الان، ولی خیلی از کسانی که دست اندر کار اداره داشتگاه بودند از قائد ترین افراد بودند. یعنی آقا می شد معاون داشتگاه و کارش این بود که "مثلا" دخترهای خوشگل داشتگو را پرورد پیرای این و آن. این حالتها این جوری که دیده می شد، پطور عجیبی افراد را تکان میداد. چنان‌چهار خیلی هایشان ایده آبیست هشتاد دیگر، و اینها یا کشیده می شدند به فعالیت شد رژیم یا آنها که کشیده شد کشیده می شدند به تریاک و هروئین و دیسکوتک، یعنی فعالیتهای فساد آنجری. من خیلی ها را می دیدم که اصل " آنها که کشیدند، یا از این جور چیزها بودند. این غیر سیاسی، همه شان یا هروئین می کشیدند یا تریاک می کشیدند، یا از این جور چیزها بودند. این اصل " راه وسطی نمی گذاشت پیرای داشتگاهیان بعنوان یک شیروی روشنگر که پتوان خودش را ابراز پکند، یعنی تو باید یا خود را با چپی یا مذهبی ابراز بکنی، یا پیروی توی دیسکو و تریاک پکشی یا هروئین پکشی، یعنی راه دیگر پرایش نمی گذاشت.

سوال : چه راهی فرض کشید اگر می بود پیرای داشتگاهیان و داشتگاهیان چلوی این مسئله را می گرفت؟ یعنی چه چیز دقیقی بود که اینها می خواستند ابراز کنند، و چه چیز می پاییست چکار میکرد که این را پرایشان فراهم پکند؟

آقای خنگاعی : داشتگاه مسئله اقتصادی نداشت. من که خودم پهاصطلاح تمام صرف " فعالیتش مسئله انسانی بود، چون نظر اقتصادی هر تغییری به ضرر من بود. داشتگاهی ما پطور کلی مسئله اقتصادی نداشتند. مسئله این بود که دلش می خواست حرف بیزند چلویش را می گرفتند دلش می خواست یک مقداری آزادیهای مختلف داشته باشد، آزادیهای عقیدتی، چیز پنهانی دلان کند و اینها چلویش را می گرفتند. یعنی محدودش کرده بودند درست را بخوان، عشقت را بکن، کاری پکار کمی فداشته باش. بعد هم این اوآخر هم مسئله حزب رستاخیز و تک حزبی و فلان و اینها که اصل " تائشیرش عجیب بود.

سوال : باز کردن چو سیاسی کمکی په این مسئله نکرد، یا دیگر شده بود آن موقع؟

آقای خنگاعی : دیگر شده بود. آن موقع پیشتر من دیگر شده بود.

سوال : یعنی اگر این زودتر اتفاق می افتاد، این چور پولاریزه (Polarized) کردن را چنلوگیری می کرد؟

آقای خنگاعی : پرساشت من است که اگر پچای آموزگار، مثلاً یک کمی مثل پختنیار با «سیاست لیبرالیزه» (liberalized) آن چوری می آمد، شاید می شد چلوی این اتفاقات را گرفت. ولی نمی داشم، یعنی یک حالتی شد که هر کمی را که رژیم گذاشت پرداخت کرد وضعیت را.

سوال : خیلی وقتها آن افرادی که توی رژیم بودند اختقاد داشتند که کمکهای خارجی می شود به فعالیتهای دانشگاهی، یعنی فکر می کردند که شوروی بهر حال مبینه شنبت به ایران شمار داشته، فرض کنید پول خرچ می شود توی دانشگاه، رهبران دانشجویان مثلاً تعلیمات دیدند توی کمپ هائی که مال شوروی بوده، شما شطرتان چه هست؟ آیا هیچ نوع کمکی می شد از خارج فرض کنید، برای ارگانیزه کردن، برای تحریریک سیاسی توی دانشگاه؟

آقای خنگاعی : من در دانشگاه، در محیط های ما که من می توانم وجدانی "این را بگوییم در زمان ما که هر چیزی و هر کمکی که شد از خود افراد بود، من فقط یک چیز را که تقریباً می توانم بگوییم، البته بعضی وقتها مثلاً" کارت آدم کارت عضویت کمی راجه ای نمی بیند که پسراحت بگویید، ولی گروه راه کارگر را که پس خیلی از دانشگاهیان را کشید به خودش، سازمان K.G.B. شوروی درست کرد و این گروهی بود که پاصلح موقعی که حزب توده با حکومت یکی بود، این را بعنوان بازوی شوروی در چنین شد حکومتی درست کرد. تمام آن سیاستها و آن هدفها مثل حزب توده بود، چنانکه حزب توده موافق رژیم بود و این راه کارگر مخالف رژیم بود و گرمه مسئله سیاستهایشان یکی بود. این را K.G.B. شوروی درست کرد و متاسفانه تعداد زیادی از دانشگاهیان به این چذب شدند، چون خط ۲ یا پیکار و گروههای پاصلح آنچوری خیلی رادیکال بودند و برای خیلی از دانشگاهیان که زن و پچه و خانواره ایشان داشتند چذبه آن چنانی نداشت، ولی این یک گروهی بود که مثل حزب توده که خیلی برای افراد پای منقل هم چذبه دارد، برای افراد پیغمرب مم جذبه دارد ایشان. این گروه راه کارگر آن چوری بود و خیلی از دانشگاهیان را پاصلح آن چوری چلب می کرد.

سوال : چه باید میشد کرد که این شک بهشان ببرود که K.G.B. درستشان کرده؟

آقای خنگاعی : والله این چوری که من با افراد تمدن داشتم اصلاً کسانی بودند که از خود شوروی آمده بودند، و دیدم از کسانی که از شوروی آمده بودند آن موقعی که مردمها دیگر ول شده بپاصلح چیز ایشان آمد و در شیراز ایشان را دیده بودند که مشغول سازماندهی بودند. ولی این که من کارت عضویت را پیشنهاد دیدم، ولی تقریباً می توانم به تین بگویم که این مسئله و این چیز بود ولی چیز دیگری من نداشتم.

سوال : خوب آقای خنگاعی خیلی متشکر برای وقتستان و برای همراه.

آقای خنگاعی : خواهش می کشم خپلی لطف کردید. ( پایان ثوار ۲ آ )